

# نهایی پرهیاهو

برگ‌هایی از زندگی

آیت‌الله حسن لاهوتی

۲۷ سال پس از درگذشت

کیان پارسا

اما با دوستان در روز نهم یا یازدهم اسفند اذر مدرسه راه

نشسته بودم، این قدر یاد هست که مرحوم شهید بهشتی، شهید باهنر، آقای هاشمی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مفتاح، آیت‌الله محلاتی، آیت‌الله شاه‌آبادی و آقای ناطق نوری در آن جلسه حضور داشتند. در اتاق نشسته بودم و از جریات و اوضاع مملکت صحبت می‌کردیم. ساعت حدود یازده نیم بود که نگاهان مرحوم شهید مطهری سراسیمه از اتاق دیگر وارد شدند و گفتند: «ابن! نهضت‌ها و بعضی از این وزرای نهضت، اینها با آقای لاهوتی در محضر امام هستند و امام حکم فرمانده نیروهای انقلابی را برای آقای لاهوتی نوشته‌اند و بناسنست ساعت ۱۲ از رادیو پخش شود و این فاجعه است. نه از جهت خود آقای لاهوتی که خود آقای لاهوتی آدم بدی نیست، ولی ایشان فردی عاطفی و احساسی و ساده است و اینها درون را گرفته‌اند...»

مهدوی کنی، خاطرات، ص ۲۲۷  
اشتباه تکنیداً راوی این روایت، آیت‌الله مهدوی کنی، رفیق قدیمی و پیشوای از آن افرادی که در آن جلسه نشسته و همراه و هم‌رأی با آیت‌الله مطهری، نگران از سطح ید حسن لاهوتی بودند نیز دوستان قیدی لاهوتی به حساب می‌آمدند؛ ولی، این از بعده‌ی ایام بود که ماهی از انقلاب ایران تگذشت، دوستان قدیمی چنین با تردید و شبیه در موضع انقلابی خود نظر می‌کردند. شرح این روایت به خوبی شاهد آن ضرب‌المثل قیدی است که از سوی شنوند «انقلاب و فرزندان انقلاب» می‌گوید. آنچنان که مهدوی کنی در خاطرات خود می‌گوید به پیشنهاد مطهری، در آن جلسه سریعاً مهدوی کنی را به عنوان مسؤول کمیته‌ها انتخاب کردند تا مباردا مسؤولیت کمیته‌ها نیز با سوپولیت سیاه یکی شود و بین ترتیب آنچنان که علی‌اکبر ناطق نوری نیز در خاطرات خود می‌گوید «عن خیلی عصبانی شدم رفم پشت تربون مجلس و خطاب به احمدآقا گفتم: این چه نوع برخوردی است که شما کنید، این همه ضد آقای بهشتی جو سازی نمی‌کنید و صحبت‌های ایشان را به هم ریزنده‌ام انا جنایات حرکی نمی‌زند و از آقای لاهوتی دفاع می‌کنید؟... چون شما فرزند امام هستید ناید چنین دفاعی پکنید». (خاطرات ناطق نوری، ج ۱، ص ۲۱۶) والبته علی‌اکبر ناطق نوری در حال این اعتراض را بر سیاه‌حمد خیسی وارد می‌کرد که امام نیز آیت‌الله لاهوتی را «تور چشم خود» لقب داده بود. با این حال سیاه‌حمد خیسی مجرما را پایان یافته تلقی نکرد و در کفرانسی مطبوعاتی به سخنان ناطق و دوستان او پاییخت مقدار نیز محدود نبود. او به نمایندگی امام در سپاه انتخاب شد

گفت: «برای هر کسی نامه را می‌نوشت، این سوال برای عده‌ای مطرح می‌شد و من در همان نامه هم نوشت که موضوع شخص برادرم، حضرت آقای لاهوتی نیست بلکه موضوع زیر گذاشت آنچنان که محسن فیقوسیت برای کله گزاری درباره حسن لاهوتی چند بار به خدمت هبر انقلاب رسید تا سراج‌جام به همراه محمد غرضی و مرضیه دیاغ در دیداری با امام، نظر مساعد ایشان را برای ارزش است. با چماق هیچ کاری حل نمی‌شود جز اینکه ابروی جمهوری اسلامی ریخته شود.» (کیهان، ۶/۱۲۴)

◀ ◀ ◀

حسن لاهوتی اما به هر حال مخالف حزب جمهوری بود و در ماجراهی رای عدم اعتماد به بنی صدر از جمله نمایندگانی بود که غیبت را بر حضور در جلسه پارلمان ترجیح داد و آن روز رادر خانه ماند. انتقادات حسن لاهوتی آنچنان بود که اکبر هاشمی رفسنجانی نیز جمجمه ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ در دفترچه خاطرات خود نوشت: «شب آقای لاهوتی آمد و بحث زیادی درباره موضوع ایشان داشتیم. ایشان از موضوع امام، مردم، صداوسیما و مجلس انتقاد داشت.» بدین ترتیب حسن لاهوتی با ریوکردن انتقادی خود در مسیر حزت به سوی حاشیه قرار گرفت و به مرور زمان بر فاضله او با ساختار حاکم بیش از پیش افزوده شد. او اما در حالی به حاشیه مرفت که برای سپاه‌های متمادی از نیروهای مجزوی در متن مبارزات انقلابی بود. حسن لاهوتی با واسطه مبارزه با رزمی پهلوی و حمایت از مبارزه مسلحه و مجاهدین خلق به دفعات راهی زندان شد و برای آخرین بار از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ را در زندان شاه سپری کرد. اکبر آنکه آیت‌الله لاهوتی از هر سو هفت انتقاد بود بخش از روحانیت در سال‌های پیش از انقلاب در حالی اواخر ایام مجاهدین می‌دانستند که لاهوتی به اوضاعی فتوای «جنس» بودن مارکسیست‌ها در زندان بهلوی، از سوی مجاهدین مورد انتقاد شدید واقع شده و در زندان این پیام را موسی خیلایی گرفته بود: «شماها صلاحیت نظر دادن در مسائل اجتماعی را ندارید. زیرا همیشه دنباله‌رو هستید. حد خودتان را بشناسید و پا را از گلیان بیرون نگذارید» (مجاهدین خلق از پیاپیش تا فرجام، ج ۲، ص ۲۷).

◀ ◀ ◀

آیت‌الله لاهوتی نماینده مجلس اول بود که چهارشنبه ۶

## این رسم دیرپای تاریخ ماست

خاطراتی از یک هم‌وایتی: حسن لاهوتی اشکوری



تہسیل پوسٹ

رفت و امده و فعالیت تبلیغی داشتم و بوسیله دولتی در این شهر، که به دلایل ارتباط و آنسنانی بیشتری با لاهوتی داشتند، از او و برخی افکار و فهمت‌هایش بسیار می‌شنبیدند. سوینه‌بار که مرحوم لاوهوتی را دیدم، در روزهای نخستین پس از آزادی ایشان بود، فکر می‌کنم آنرا یادم ۵۷ بود در مسجد جامع بازار تهران (مسجد حاج حسن سعید) بودم که در جمع اعلام شد صبح فردا به مناسبت از ایام حجت‌الاسلام لاهوتی مردم به دیدار ایشان خواهد رفت. صبح حوالی ساعت ۱۰ جمعیتی از بازار تهران به طرف منزل ایشان در حوالی سهه راه امین خورو (اویل خیابان ایران پشت مجلس شورای ملی در بهارستان) راه افتاده من نیز همراه جمعیت بودم. جمعیت از خیابان بوئر جمهوری و پایانه به سوی امن حرکت کرد. پس از گذشت از خیابان اصلی وقتی طلیعه جمعیت وارد خیابان فرعی متنه به منزل لاموتی رسید، ناگهان ماموران حکومتی به مردم حمله کردند. جمعیت این مقاومت کرد و پاشغاز دادن ایستادگی خود را نشان داد اما بر اثر حمله‌های پایانی و تکذیب مردم با یاتوم عذری فرار را بر قرار ترجیح دادند. من مانده بودم که چه کنم، بالبس روحانی دویدن و در واقع گریختن نه چندان مناسب بود و نه چندان ممکن. هاج و واج مانده بودم و فقط بدون هدف تند در پیاده روی و حرکت می‌کردم و هر لحظه متضطر کنک خود را پس از استگیری بودم در این هنگام گاز‌اشک‌آور در فضای را شد و یکی از آنها زنگیک من فروداند. چشم‌اندازی آور در فضای را هم برآمد که نمی‌توانستم گلی بردازم و از یونتو زن به قضا داده در پیاده روی و دیوار تکیه دادم. لحظاتی گذشت. احساس کردم کسی در پیش پای من کاری می‌کند نمی‌توانست بینم، فکر کردم مادران خستند. لحظه‌ای بعد معلوم شد که ماموران رفته‌اند و جمعیت پراکنده شده و کسی از مردم کاغذ پاره‌های را پیدا کرده و جلوی من اش زده است تا از این گاز خنثی شود بالآخرها زحمت چشم‌اندازی را شدوم و ازام آرام کمی بهتر شدم. مانده بودم که چه باید کرد و مردم چه می‌کنند. دیدم پراکنده گرد اندند و فارزند را را دامنه می‌دهند. فاصله چندانی تا منزل لاهوتی که در انتهای کوچه بن سمت واقع شده بود نبود. وقتی مردم به محل مرد نظر رسیدند بنتا یکی از سرپن لاموتی (وحید لاهوتی) که بعدها دانشمند دانشجوی پزشکی و زندانی سیاسی بوده و اندکی پیش از دستگیری پدر در آبان سال ۱۳۴۲ به شکل مشکوکی در گذشت (به بالکن خانه امده و کمی صحبت کرد و آنگاه اقای لاهوتی به جایگاه امده و با مردم مخن گفت: ارزشخان کوته ایشان چیز خاصی اکنون به یاد نمی‌آورم اجمالاً مردم را به ادامه مبارزه فراخواند و کلمات و تعابیر پس از امام خمینی و ضرورت پیروزی از ایشان باد کرد. بوزیر پرایم جالب بود که ایشان از دکتر شریعتی با تجلیل

و اما در دوران پس از انقلاب با توجه به مبارزات دیرین و پایه‌داری لاهوتی در امر مبارزه و مقاومت پس از انقلاب ایشان در شماره چند رو جانی مبارز درجه اول در سطح کشور بود و در نزد رهبر انقلاب موقیم و ممتاز بلندی یافت. از این رو پس از تشکیل سپاه پاسداران اقلاب اسلامی به عنوان مردمی ترین نهاد اقلاب از طرف امام به فرماندهی سپاه منصوب شدند. ایشان در آن روزهای ماهمهای نخست پس از پیروزی به اتفاقی موقیع ویژه و استثنایات زیاد و نیازهای آن بوده سپیلار سفر می‌کرد. یک بار در ۱۳۵۸، سه هشتاد و هشت شاه، کرد و در مسجد جامع شهر سوار بیان ساخت.

زندگان مرحوم حجت الاسلام شیخ حسن لاهوتی اشکوری را، با این که همپولایتی من بود تام مجلس اول فقط سه بار دیده بودم این بی توافقی من یکی سن و سال و تقدم و تأخیر زمانی بین من و ایشان بود و دیگر این که ایشان در تهران بود و من در شهرستان از اواخر مبارزات روحانیت در سال ۱۳۴۱ به بعد با نام آقای لاهوتی و شخصیت وی و خانواده محترم ایشان آشنا بودم این اشتباخی به دو دلیل بود یکی به دلیل مبارزات سیاسی حسن لاهوتی و دیگر این که برادر کوچکشان کاظم لاهوتی در همان زمان (۴۲-۴۳) در حوزه شهرستان رودسر بود و از قضا مدته جامع المقدمات راندز من خواند پدرشان مرحوم حجت الاسلام شیخ نصرالله لاهوتی روحانی محترمی بود که ایشان را برآها در حوزه رودسر دیده بودم و از ساختان شرین و فنرگویی های مشهور آن پیر روشن ضمیر استفاده کرد بودم هر چند متأسفانه کاظم در همان سالها (۱۳۴۳-۱۳۴۴) در چنان دش با غارت شده و گشته.

آیت الله لاهوتی  
در روز عقد دو عروس خود  
راست: فائزه، چپ: فاطمه

ایران، ۱۳۶۰ در حالی که دو روز پیشتر فرزند او وحید نیز را زنده شده بود، بازداشت شد. اکبر هاشمی رفسنجانی که علاوه بر سایه دادن دوستی و خانوادگی (دو فرزند او فاطمه و فائزه) با دو فرزند الوتویی، سعید و حمید ازدواج کرده بودند (اکنون رئیس مجلس نیز بود)، خاطره آن روز را چنین در مفتوحه خاطرات خود به ثبت رسانده است: «نیاعست سه بعدازظهر خیر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای حسن لاهوتی، ریخته‌دان و خانه را رفتیش می‌کنند. به آقای اسدالله لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی، بی حرمتی نشود. گفت به ذنبال مادرک و حید لاهوتی هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زنده بردند و احمد آقا هم تماش گرفت و ناراحت بود. قرار شد گوگیم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدا نشد. را در قرار شد خوبیده بود از قوت آیت‌الله لاهوتی باخبر شد: «آقای لاجوردی، دادستان انقلاب تهران گفت که آقای لاهوتی اتهامی نداشتند و برای توضیح مبارک مربوت به وحید آمده بودند که به محض ورود به زنده دچار سکته قلی شده و معراجات بی اثر مانده است. قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد» (خطاط هاشمی رفسنجانی)

پرونده زندگی حسن لاهوتی اگرچه این چنین بسته شد اما حرف و حدیث‌های در خصوص مرگ او در جای خود باقی ماند اکبر هاشمی رفسنجانی از فرزندان خود خواست که پیگیری ماجرا را به فراموشی سپاراند و خود نیز چه سماز همین رو، تا جاندی پیش هم بر رغم گشت بیش از دوهزار آن ماجرا، سفرنی از این گزارش پژوهشی قانونی نگرفته بود.

سال های پس از در گذشت آیت‌الله لاهوتی امامطعلمه آن گزارش، اکبر هاشمی رفسنجانی چهره پرنفوذ جمهوری اسلامی را نیز متحریر کرده انجانن که گوبی همچنان تأثیرهایه درباره حسن لاهه است. ●



پادشاه لاهوتی ۳۰

## وجهات را می گرفت و به مجاهدین می داد

گفت و گو با اسدالله تجربی  
رابط مجاهدین خلق و آیت الله لاهوتی

کیان پارسا

اسدالله تجربی از بازاری های قدیمی تهران، از طریق حسن ابراری با سازمان مجاهدین خلق مرتبط شد و آیت الله لاهوتی نیز به واسطه او بود که با مجاهدین اوتباخ برقرار گرد. تجربی پس از انقلاب، به حکم لاهوتی، رئیس کمیته بازار شد و در کابینه میرحسین موسوی نیز مشاور ابولقاسم سرحدی زاده در مقام وزیر کار بود و پس از آن نیز عماون اسدالله لاجوردی در سازمان زندان ها بود. به سراغ او و قائم و از روابط آیت الله لاهوتی و مجاهدین خلق که او واسطه آن بوده است، پرسیدم. او البته می گوید: «زنگی لاهوتی را به دو بخش باید تقسیم کرد: قبل از انقلاب و بعد از انقلاب. من ترجیح می دهم بیشتر درباره لاهوتی قابل انتقاد باشم».

●●●

اگر ممکن است در ابتداء آشنايی خود با آیت الله لاهوتی برواي ما بگويند و اينکه از چه طرقی و چه زمانی با ايشان آشناشده؟

همه چيز به ماجراه درگذشت مادر ما برمی گشت. برادر من مرحوم حاج مرتفع تجربی، راسواک بازار داشت کرده و در همان شب مادر ما هم در خانه ما بود. مادر ما فوت کرده و دوستان گفتند که شایع کنیم مادر ما از ترس سواواکی ها سکته کرده و فوت کرده است. تا این شایعه به گوش سواواکی ها رسیده حاج مرتفع را راه راه کردند. او هم در حالی که آثار شکنجه بر صورتش بینا بود به سمت خانه آمد در حالی که همین طور به رزیم و شاه ناسرا می گفت. مادرمان را دفن کردیم و ختم ايشان در مسجد جامع بود. جمعیت ائمه بود. ما به فکر فرستادن یک روحايانی بر منبر بودیم که يكباره يك شيخي خودش را به ما رساند و

(نماینده امام در اطلاعات و نماینده مجلس) انتشار داد که بسیار مهم بود که در آن زمان بازتاب گسترهای داشت و البته به مذاق حاکمان حزبی و غیر حزبی خوش نیامد حتی آقای علی اکبر ناطق نوی (نماینده تهران) را به باسخوبی در تربیون مجلس گذاشت در آن نامه دفع جانبه ای از لاهوتی و سوابق افتخار امیز انقلابی او شده و به انحصار طبلان و چماق هاران شدیداً انتقاد شده بود.

(قابل توجه این که این نامه شهشهان احمد آقا در کتاب مجموعه مقالات و فتاوارها و مصبههایش که به وسیله «فتور شر آثار امام حسینی» منتشر شده حرف شده است) نمایندگان گیلان نیز با صدور اطلاعاتی ماجراهی آشوب گری و اخراج در جلسه سخنرانی لاهوتی را محکوم کردند.

زنده یاد لاهوتی در مجلس چهرهای سرشناس و معجوب بود و به وزیر نزد چند شنبه فراکسیون اقلیت مجلس اول از مبنیات ویژهای برخوردار بود. مخصوصاً به یاد می اوردم که با مرحوم دکتر کاظم سالمی روابط سیاست دوسته و خوب داشت این منزلت بلند لاهوتی نیز ناشی از دو بیز بود، یکی سوابق درخشان انقلابی او بود، دیگر، موضع انتقادی او در برابر اقدامات جیزانات حاکم بود البته نجلت و سکوت معنادار و منش اخلاقی از نیز بر محبوبیت و غیرروجانی خود فاصله گرفته بود و از منتقدان حاکمان قدرتمند و انقلابی آن دوران شده بود. با گذشت زمان و سیر تحولات بعدی پیوسته بر موضع انتقادی و سرسختی وی افزوده می شد. به طور خاص با حزب جمهوری اسلامی و عملکرد آن و طبعاً با مسؤولان آن حزب، که در آن زمان حزب حاکم بود و در مجلس نیز اکثریت قاطع داشت و در تصویب بسیاری از مصوبات و اقدامات سیاسی و

●●●

با توجه به مؤلفهای پیشین (کیلای و اشکوری بودن و آشنازی قبلی و کم و بیش موضع فکری و سیاسی مشترک)

با ایشان ارتباط و معاشرت مستمر داشتم و با هم گفت و گوهای پسیار داشتم. حد سنته سوابق انقلابی وی برای من نیز سیار محترم و معتبر بود. فراموش نکنید، به رغم فضای کنونی، در آن زمان سوابق سیاسی و اتفاقی دیرین یک معیار مهم ارزش داوری برای جامعه و به ویژه نیروهای انقلابی بود. صداقت ایجاب می کند که بگویم در آن مقطع من برخی از لفکاش را در مورد برخی از شخصیت ها کمی تند و افرطی می داشتم و حتی در شگفت بودم که چگونه لاهوتی به چنین باورهای رسیده است. هر چند گذشت روز گار به من آموخت که کم و بیش حق باو بوده است. در گرما گرم خواست پاییز ۶۰ روزی صحیح به مجلس رفتم و در میان نمایندگان نجوا در گرفت که «lahooti در زندان در گذشته است» (هفتام آینه ۶۰). خیر چندان سینگین و تناورانه بود که به راستی باور گذش سخت می نمود لاهوتی مرد؟ در زندان؟ آخر چرا او قلب بیمار داشت و همیشه در کیف کوچک دستی اش فرش قلب بود اما اثاثی از بیماری خاص و مرگ در او دیده نمی شد. آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس و دوست بیرون شد در زندان و مبارزه چند جمله ای در این مرد با پنهان گفت اما در مورد علت مرگ و یار زندان مردنش هیچ گفت. هنوز هم ته من و احتمالاً نه هیچ کس دیگر از زار مرگ لاهوتی هیچ نمی داند. آیا خالدانش چیزی می دانند؟ گفتی اینکه همان روزی کار از نمایندگان حزبالله مجلس (که اکنون ایشان از اعضای بلند پایه مجمع روحانیون مبارز در شمار سران اصلاح طلبان است) در کمیسیون اقتصاد و دارایی که هر دو عضو آن بودیم، شدیداً از اظهار ناراحتی هاشمی انتقاد می کرد و می گفت این برخورد «عوام بازی» است. نه تنها در زندگی لاهوتی از شان و مقام او در انقلاب تجلیل و تکریم نشد که حتی پس از مرگ نیز از یک تشییع جانبه در خور منزلت وی در پیش شد. در تاریخ ایران همواره چنین بوده است که همراهی با رایب قدرت، به قدری، موجب نام و نوان است و خروج از دایره قدرت به هر دلیل، موجب تغییر و تخفیف و گاه مجازات و حداقل فراموشی است. این رسم دیریابی تاریخ ماست. ●●●



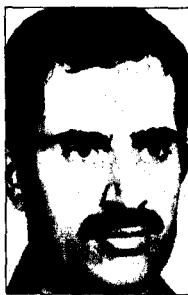
حسن لاهوتی احصار طبلانه نقش مهمی ایفا می کرد. شدیداً مخالف بود و در پیدا سعتم راست و پنهان نیز از انتقالات تند ایابی نداشت. وی این احصار طبلی ها و تصویر اقدامات محمود کنسنه آزادی را خلاف اهداف انقلاب و عده های رهبری و ازمانهای ملت ایران می داشت و پرنمی تایید. مخصوصاً در آن مقطع (۵۹-۶۰)، که بین ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور و مخالفان در مجلس و دولت و حزب جمهوری اسلامی و جامعه روایتیت مبارز تهران تقابل و جنال سختی پیدا می کردند، به موضع سختی تندی که در تهران و مخصوصاً در گلستان بر ضد لاهوتی خندان او را به جای اینکه آرام یا ولار به در مجموع جانبدار رئیس جمهور بود و اقدامات پیدا و پنهان علیه او را نادرست می شمرد. برخوردهای تندی که در تهران و مخصوصاً در گلستان بر ضد لاهوتی خندان او را به جای اینکه آرام یا ولار به تسليم کنند، به موضع سختی تندی کشند. یک بار (احتمالاً پاییز ۵۹) سخنرانی اورا در خواجه انتخابیه اش کوچصفهان چنان به آشوب کشیدند که پژو ۱۰ آن در تمام کشور شنیده شد و در همه جا لعکس گستردۀ یافت. حاج سید احمد خسینی، که از دوستان قدیم و خلوادگی لاهوتی بود و در آن زمان موضع سیاسی متفاوتی داشت، نامه ای سرگشاده خطاب به اقایان سید محمد خاتمی (نماینده امام در کیان و نماینده مجلس) و سید محمود دعایی

قدرتش را جمع کرده و در یک لحظه گفته بود: «آقای بازجو هرچقدر می‌توانی باشدت بیشتری مرا بزن، چون هرچه این ضریب محکمتر باشد من خود را بیشتر به خدا نزدیک می‌بینم.» من این خاطره را نقل از آقای لاهوتی برای وحید افراخته تعریف کردم تا بهم که اسلام هم می‌تواند مکتب مبارزه باشد. یاد هست که وحید عینقاً به فکر فرو رفت و سکوت کرد و خداخانه‌ی کرد و رفت. آن فرد شکنجه شده را هم برایتان بگویم که «عصفونی خوشدل» بود.

از بازجویی‌ها و شکنجه‌های آقای لاهوتی در زندان هم خاطره‌ای دارید؟

بازجوی آقای لاهوتی، منوچهری بود. یک روز صبح سحر در زمستان راهی بادلم که آقای لاهوتی را لخت کرده و در حوض آب پیچده انداخته و بعد بپرون آورده بودند نگهبان صبح سحر آمد دنبال من و مرا صدا کرد که کیسه را به سرم بکشم و همراه او بروم. بسیار منتعجب شدم که چرا در آن وقت سحر مر احضار می‌کنند.مرا آوردن به اتاق منوجهری و آقای لاهوتی را دیدم که لخت و برهنه در گوشاهی افتاده بود. منوچهری به آقای لاهوتی گفت که این کیست؟ آقای لاهوتی گفت: «اسدالله تبریشی». از من پرسید که این کیست من هم گفتم: «آقای لاهوتی» تا لفظ «آقا» را به کار برد، منوچهری با شلاق افتاده به جان ما که چراز لفظ «آقا» استفاده کردم و شروع کرد به فحش دادن به آقای لاهوتی.

آقای لاهوتی بعداً برای من خاطره دیگری هم تعریف کرد که من شرم دارم ولی تعریف می‌کنم، می‌خواستند ریش‌های آقا را بزنند که ایشان ناله کرده بود چون بدون آب، ریش‌های ایشان را می‌زنند. منوچهری گفته بود



که چرا ریش‌های آقا را خشک نشک می‌تراشید و سپس شروع به ادار کردن روی صورت آقا کرده و بعد گفته بود: «حالا ریش آقا بتراشید.» در حقیقت این گارها و رای از تعصیف روحیه فرد انجام‌گرفتند. بله، دقیقاً ارش بازجوی من بود. بعد از انقلاب که او را گرفتند به اینجا رسید. آقای لاهوتی چه جلال کردنی؟ مگر من تنها فردی بودم که مورد شکنجه وحید فرزند او قرار گرفته، خدا رحمت خود را از امثال اینها دور ندارد. واقعاً این افراد باید به سخت ترین عناد الهی گرفتار شوند.

رابطه شما با آقای لاهوتی بعد از انقلاب چگونه بود؟

ایشان بعد از انقلاب رفت به همان پادگان عباس‌آباد که سپاه را امدادی کنند. برای من پیغام داد که آقای تجریشی حکومت اسلامی برقرار شده، جزئیاتی آیی گوشاهش را بگیری، مارفته‌یم به انجا و در اتاق ایشان بودم. یکی از کارهای آقای لاهوتی این بود که راشی ها را یکی یکی بخواهد و سلاح‌های آنها را بگیرد و تحت سیطره خودش در پادگان درآورد. ایشان گاهی تا ساعت ۲ شب در پادگان بود و بعد با ماشین خود من را به خانه می‌رساند و می‌رفت. اما به مرور بین ما فاصله افتاده، وحید پسر آقا از طبقاً با مجاهدین داشت و آنها هم از طریق وحید، القات خود را به آقا می‌کردند. یاد هست که آقای لاهوتی برای معالجه قلب به بیمارستان قلب رفته بود و در آنجا بجهه‌ی مجاهدین به عیادت ایشان رفته بودند. در آن زمان ایشان به من پیغام دادند که چرا به عیادت شان نمی‌روم که من گفتم به آقای لاهوتی بگوییم: دیدار ما به قیامت.

رابطه شما با آقای لاهوتی بدین ترتیب قطع شد؟  
بله من مدتی با ایشان در پادگان عباس‌آباد بودم و بعد با حکم ایشان به ریاست «کمیته‌ی انقلاب اسلامی بازار» منصوب شدم. اما بعد از این ماجراها که گفتم با ایشان رایطه‌مam را قطع کردم. •

پیچیده به همراه مهمات به دست آورده بودند و می‌خواستند به مجاهدین بدهند که این دواسلحه را از طبق اقای لاهوتی بسیه من دادند و من هم آنها را به وحید افراخته دادم. در این زمان، حسن ابراری را به دلیل مذهبی بودن به حاشیه برد

بودند و وحید افراخته مستقیم با من در ارتباط بود. من بعد از افراخته هم با بهرام آرام در ارتباط بودم. آنها خلاصه رفتند و اسلحه را خسرو صادقی گرفتند. علامت رمز آنها هم این بود که بگویند: «کاتانای خنک داری؟» و او هم باید می‌گفت: «نه، تگری داریم.» و به این ترتیب ارتباط آنها باید برقرار می‌شد. اما این ماجرا اورفت و من و آقای لاهوتی و خسرو صادقی و دختر دایی او، همگی گرفتار شدیم. من در دادگاه به این محکوم شدم و آقای لاهوتی به شش سال حبس.

شما را به زندان قصر بودند؟

بله، بعد از دادگاه نظامی به زندان قصر رفتیم و بعد از آنچه به بند روحانیت رفتیم، در آنجا آقای طالقانی، هاشمی، لاهوتی، منطقی و عزت مطهری (شاهی) و دیگران بودند.

من و آقای منطقی و آقای طالقانی در یک اتاق بودیم و در اتاق کناری ما هم آقای هاشمی و لاهوتی و مهندس عربزاده بودند. تا اینکه در آستانه اتفاق، ما و آقای لاهوتی آزاد شدیم. آیا آقای لاهوتی غیر از حسن ابراری با افراد دیگری هم از سازمان در ارتباط بود؟

به گمان با وحید افراخته هم ارتباط گرفتند ولی افراد دیگر از این رسانی داشتم.

چرا بغمگان این ارتباطات آقای لاهوتی در زندان فتوای «جنس پاکی» و «اما مضا کرد؟

ایشان با آخره با دوستان روحانی شان رایطه نزدیکی داشتند و در زندان با آقای هاشمی هم اتفاق بودند و اینها موثر بود.

نوع برخورد آقای لاهوتی با بجهه‌های سازمان در زندان چگونه بود؟

آقای لاهوتی معتقد بود که ما باید با این بجهه‌ها بحث کنیم تا آنها را از انحراف نجات دهیم. یادم هست که یکی از این بجهه‌های مجاهدین در زندان، در بند پایین بود. او اگاهی اوقات غش می‌کرد و حال و روز خوبی نداشت. آقای لاهوتی و هاشمی و منطقی و طالقانی، یک بار یک بسته پسته و بادام... درست کردند و به من دادند تا بروم به او بدهم و او بدهم و او به او معرفی کنیم و او هم وجوهات را دریافت کند و به ما بدهد تا به سازمان بدهیم. ایشان هم پذیرفته بود و همین کار را می‌کرد. خلاصه، ما هم به آقای لاهوتی گفتیم که اینها ارتباط با شما را پذیرفته‌اند و قرار بود که ایشان از مسجدش که بیرون می‌آید و پیدا به سمت پامنار می‌ود، آقای ابراری کنار ایشان پیادی و سوره محمد را بخواند تاریخ ارتباط برقرار شود.

من را شنید و بعد گفت که من به شما خبر می‌شود و لی با حسن ابراری صحبت کردم و گفتم که آقای لاهوتی خیلی تقاضا دارد که با شما رایطه بگیرد. ابراری حرفه‌ای

بعد از مدتی هم جواب مثبت را اعلام کرد. تا اینکه نماند که ما در بازار آقای لاهوتی را پیش‌نمایی می‌کردند. ابراری حرفه‌ای

و با او قرار گذاشته بودم که مردم را برای پرداخت وجوهات به او معرفی کنیم و او هم وجوهات را دریافت کند و به ما بدهد تا به سازمان بدهیم. ایشان هم پذیرفته بود و همین

بدهد تا به سازمان بدهیم. ایشان هم پذیرفته بود و همین از اینها می‌شد. یک دفعه به من اصرار کرد که «شما

من را بآنها مرتبط کن!» من هم اول گفتم که نمی‌شود و لی با حسن ابراری رایطه بگیرد. ابراری حرفه‌ای

شیوه‌ای نداشت. یک دفعه به من اصرار کرد که «شما

نماین را هم بگویند که آنها برای ارتباط مستقیم داشتند با روحانی، پرهیز داشتند و ما را رسیله کردند که رایطه اینها می‌شد. ایشان هم برای من پرورند درست کردند که رایطه اینها را بخواهند. ایشان هم پذیرفته بود و همین

دریاره آقای طالقانی از من پرسید و من می‌گفت که فقط با آقای لاهوتی مرتبط بودم. واقعاً هم همین طور بود و من با

روحانی دیگری رایطه نداشتیم. خاطره دیگری هم دریاره رایطه آقای لاهوتی به صورت پنهانی نگاهی به چهره آن فرد

داندند آقای لاهوتی به صورت پنهانی نگاهی به چهره آن فرد و زبان وحید افراخته بسته شود. خاطره آقای لاهوتی این بود: یک روز در حالی که او و بازجویش در اتاق بازجویی بودند،

در اتاق باز شده و یک جسد نیمه‌جان را آورده و اویزان کردند. بودند آقای لاهوتی به صورت پنهانی نگاهی به چهره آن فرد

انداخته و متوجه شده بودند که آن فرد زیر لب «الله، الله» می‌گویند. بازجو به سمت او رفت و شروع به فحاشی کرده و

گفتند که بفلان فلان شده سه روز است که ما دارایم در سه راه نشاط خیابان دولت بود. او هم دوست داشت که

فعالیت‌هایی داشته باشد. دختر دایی خسرو صادقی در ارتباط کار می‌کرد و آنهاز طریق او، دواسلحه نسو لای زروری

گفت که اجازه می‌دهید من بر منبر بروم. من گفتم که شما

رایمنی شناسیم، او گفت که من حسن لاموتی هستم و الان هم از طرف رژیم به گمرسان تبعید شدم. شنیدم در اینجا

این ختم برگزار می‌شود و آدم که اگر اجازه بدهید بر منبر

خواستیم و اولاً را به منبر فرستادم و او هم یک منبر نیمسار پوششی داشت. انصافاً سخنرانی های آقای لاهوتی

بعد از سخنرانی های امام خمینی بی‌نظیر بود و بسیار انقلابی و پرشور. خلاصه ایشان از منبر پایین آمدند و رفته‌اند اما از طرف سواک رفدا با م تمام گرفتند و گفتند که فلاں

شده مجلس شما مجلس ختم بود یا می‌تینیک سیاسی؟ پس این اوین آنایی شما با آقای لاهوتی بود.

دقیقاً

چه سالی بود؟

به گمان سال ۴۹ یا ۵۰ بود.

بعد از این، روابط شما ادامه پیدا کرد؟

بله، تا اینکه در سال ۵۲ مجاهدین آن زمان - منافقین فعلی - بامن ارتباط برقرار کردند که خودش داستان مفصلی در اینجا بگیرد. آقای لاهوتی به پرداختن به آن نیست. آقای

عربزاده بودند. تا اینکه در آستانه اتفاق، ما و آقای لاهوتی و مهندس آزاد شدیم.

آیا آقای لاهوتی غیر از حسن ابراری با افراد دیگری هم از سازمان بود که از طرق سعید معین جذب سازمان

شده بود. حسن ابراری بسیار مذهبی بود و چون من به شدت مذهبی بودم، احتمالاً به من دلیل ابراری را مسؤول سازمانی که کرد بودند. آقای لاهوتی می‌خواست با اینها متفاهم شود. می‌گردید و اینها خیلی سخت می‌گرفتند و روابطشان کاملاً مخفی بود. آقای لاهوتی با من در تماس بود و جزوی های مجاهدین مثل «اتفاقیت» و «هزار امام حسین» را من به ایشان می‌دادم و ایشان که این جزوی هارا می‌خواند بیشتر

شیوه‌ای نداشت. یک دفعه به من اصرار کرد که «شما

من را بآنها مرتبط کن!» من هم اول گفتم که نمی‌شود و لی با حسن ابراری رایطه بگیرد. ابراری حرفه‌ای

بعد از مدتی هم جواب مثبت را اعلام کرد. تا اینکه نماند که ما در بازار آقای لاهوتی را پیش‌نمایی می‌کردند. ابراری

و با او قرار گذاشته بودم که مردم را برای پرداخت وجوهات به او معرفی کنیم و او هم وجوهات را دریافت کند و به ما بدهد تا به سازمان بدهیم. ایشان هم پذیرفته بود و همین

کار را می‌کرد. خلاصه، ما هم به آقای لاهوتی گفتیم که اینها ارتباط با شما را پذیرفته‌اند و قرار بود که ایشان از مسجدش

که بیرون می‌آید و پیدا به سمت پامنار می‌ود، آقای ابراری کنار ایشان پیادی و سوره محمد را بخواند تاریخ ارتباط برقرار شود.

همین اتفاق، هم افتاده بود و ارتباط آقای لاهوتی با ابراری برقرار شده بود.

شما که در این قرار حضور نداشتید؟

نماین را هم بگویند که آنها برای ارتباط مستقیم داشتند با روحانی، پرهیز داشتند و ما را رسیله کردند که رایطه اینها می‌شد. ایشان هم برای من پرورند درست کردند که رایطه اینها را بخواهند. ایشان هم پذیرفته بود و همین

دریاره آقای طالقانی از من پرسید و من می‌گفت که فقط با آقای لاهوتی مرتبط بودم. واقعاً هم همین طور بود و من با

روحانی دیگری رایطه نداشتیم. خاطره دیگری هم دریاره رایطه آقای لاهوتی به صورت پنهانی نگاهی به چهره آن فرد

داندند آقای لاهوتی به صورت پنهانی نگاهی به چهره آن فرد و زبان وحید افراخته بسته شود. خاطره آقای لاهوتی این بود:

یک روز در حالی که او و بازجویش در اتاق بازجویی بودند، در اتاق باز شده و یک جسد نیمه‌جان را آورده و اویزان کردند. بودند آقای لاهوتی به صورت پنهانی نگاهی به چهره آن فرد

انداخته و متوجه شده بودند که آن فرد زیر لب «الله، الله» می‌گویند. بازجو به سمت او رفت و شروع به فحاشی کرده و

گفتند که بفلان فلان شده سه روز است که ما دارایم در سه راه نشاط خیابان دولت بود. او هم دوست داشت که

فعالیت‌هایی داشته باشد. دختر دایی خسرو صادقی در ارتباط کار می‌کرد و آنهاز طریق او، دواسلحه نسو لای زروری

پادشاه لاهوتی ۰

# بابا گفت: به خاطر انقلاب سکوت کنید

گفت و گو با فاطمه هاشمی

دختر هاشمی رفسنجانی و عروس حسن لاهوتی

رضا خسروی

فاطمه هاشمی رفسنجانی، دختر برادر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و همسر «کتر سعید» از زندگی خود آیت‌الله لاهوتی است. فاطمه حاصلت حوار را به صورت روزانه ثبت می‌کند و عین ترسیم را است او را سال‌های حضور در کنار آیت‌الله لاهوتی، حزیجات جالی، رایه همراه، پسرها، از این‌جا شروع می‌نماید. این‌جا شما از اتفاقات مصطفی حرب جمهوری بوده است و از آن‌جا او می‌گویند: «کی می‌توانم فصلی را باشیم که شما مر جزب چه بوده در حملی اکه خود منتقد حرب بوده؟» من گویند: «جیوه بیکلی در روابط ما وجود نداشت اگرچه ایشان گاهی به سوچی می‌گفتند تو دیگر جزو شنیدی!»



عکس  
قرار بود که فردا آن روز ما و دوستانمان برنامه‌ای را برای مصدق در رضامه  
مردسه پسرانه خوارزمی تجویش برگزار کنیم.

در خانه آقای هاشمی مشکلی با مصدق و جواد نداشت؟  
نه حتی یالم هست که به پدر گفتم که بگس خنوار برای ان  
مراسم می‌خواهم و پدر هم، سعید را معرفی کردند که اول هم فردا  
آمد و در آن مراسم صحبت کرد. اما خلاصه شب قبل آقای لاهوتی  
و پسران شان به خانه ما آمدند من در آنکه بودم که آمدند و مرا صد  
کردند و گفتند که آقای لاهوتی می‌خواهد با شما صحبت کند. آقای  
lahoty گفتند که من امشب امدادم اینجا نشایرام بایوس و برو. یعنی  
برای این‌قدر آمده بودند من مخالفت کردند و گفتم که اسال کنکار دارم  
و می‌خواهم درس بخواهم، آقای لاهوتی خیلی همراهان و خیلی شوخ  
بود و گفت که نظرت چیست؟ گفتم شما می‌دانید که من نمی‌خواهم به  
این زودی ازدواج کنم و دوست دارم هم درس را بخواهم و هم کار  
می‌دهم که سعید به تو کنکار کند در درس خواندن من گفتم که حالا  
شما اول فائزه را عقد کنید و من با اینکه خواهی بزرگتر هستم اصلا  
ناراحت نمی‌شوم، تا اینکه من کنکارم را بدهم و ای آقای لاهوتی قبول  
نکرد. وقتی ایشان اصرار کردند من برای درس خواندن قول گرفتم و  
بعد از شام مراسم عقد برگزار شد. پدرم و کیل ماسد و آقای لاهوتی  
هم و کیل پسران شان شنیدند.  
یعنی آقای لاهوتی آمده بود تا مراسم عقد را تجامیل بدهد و برود.

برنامه و مراسمی که نبود اما ایشان آمده بود ناما را راضی کند  
آقای لاهوتی و پسران بودند و من و فائزه و برادرها و پدر و مادرم  
بودیم. خلاصه آن شب عقد انجام شد و من هم متعاقب قولی که داده  
شد درس را خواندم.  
بعد از عقد و آمد شما به خانه آقای لاهوتی زیاد بود؟  
آقای لاهوتی سال ۶۴ فوت کردند و جوره اشنایی مایز نزدیک  
بسیار کوتاه بود آقای لاهوتی مردی بسیار همراه بود. پدر من هم  
بسیار همراه بودند اما آقای لاهوتی بسیار هم احساساتی بودند و این  
احساسات را به راحتی هم بروز می‌دانند در حالی که پدر ما شاید  
با راحتی احساسات خود را بروز نماید. این باعث شده بود که ما  
اصلاً جذب آقای لاهوتی بشویم. من از خاطرات زنان آقای لاهوتی  
و شکنجه‌های ایشان می‌برسیم. چون از پدرم هم یک بار شنیده  
بودم که در زنان آقای لاهوتی را به حدی شکنجه کرده بودند که

که می‌خواهم در راه ازدواج با شما صحبت کنم  
و اکنون شما چه بود؟

گفتم که من املانی خواهم ازدواج کنم، هنوز زود است و  
مادرم می‌شنبند بعد از سال ۵۴ که پدر در زنان اینون یک فرد مبارز از پدر و  
چند سال است.

۱۸ سال آخر در بیرون ایشان بودم.  
پاسخ آقای هاشمی چه بود؟

گفتند که تو درس ایشان را بخواه، آنها می‌گویند که تو حتماً  
باید در راست را بخواهی، گفتند که آقای لاهوتی برای سعید از تو  
خواستگاری کرده و برای حمید هم از فائزه خواستگاری کرده است.  
سعید و حمید و مادر موقعي که زنان نبودند دلما مارا به سفر می‌برند  
و مسافرت برای ما امری طبیعی بود. عمومی ما در قم زندگی می‌کرد  
و ماکثر جمهمه‌ها به قم می‌رفتیم سالی چند باز شتمان می‌رفتیم.  
سالی دوبار مشهد می‌رفتیم. خلاصه مطابق معمول پدر گفتند که به  
مسافرت می‌رویم و به شمال رفتیم. در آنجا بدیم گفتند که به خانه یکی  
از قوام آقای لاهوتی می‌رویم. به این ترتیب به خانه برادر آقای لاهوتی،

آقا محمد در رودر رفتیم و دو سال بعد ایشان بودیم در این چند

روز با هم دیگر به گردش و بازدید از مکان‌های دینی منطقه می‌رفتیم.  
وقتی که از سفر برگشتم پدر از هم می‌پرسیدند که سفر چطور بود؟

خوب بود! همه ما گفتیم که خوب بود گفتند خلواده آقای لاهوتی  
چطور بودند؟ گفتیم که خلواده بسیار گرم و خوبی بودند و مخصوصاً

سعید پسر خونگرم و خوبی بود یک شب هم مارا به خانه آقای لاهوتی  
دعوت کردند. یادم هست که آن شب هم سعید ما را به خانه رساند  
یدم هست که هیچ صحبتی در آن زمان از ازدواج نبود. از همه ۵۷ بود و  
حکومت نظامی در تهران حاکم بود. یک شب مارا به خانه بکشاند چون خلی هم  
دوست نداشتند که ما بیرون از خانه بخوابیم. ما نرفشم و خودشان  
آنندند بنیال ما. که به خاطر حکومت نظامی از دست می‌صبانی  
بودند که چرا به حرفشان گوش ندادیم و زودتر به خانه نیامدیم. به  
خانه آمدیم و یادم هست سر شام گفتیم که چه کار داشتید با؟

گفتند بعد از شام می‌گویم. بعد از شام ایشان مرا این‌جا کردند و گفتند

قیافه ایشان قابل شناختن نبود. من معمولاً هفتاهی دو روز خانه آفای لاهوتی می‌رفتم.

گویا شما در آن زمان جذب فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی هستید. آیا در همان زمان به مشتبه سیاسی آقای هاشمی خودتان شده بودید.

رازدیک‌ترم گذید پس از این مدت اتفاقی هاشمی لاهوتی را ازدیک‌ترم گذید.

قبل از انقلاب که مشتبه سیاسی آقای هاشمی لاهوتی شیوه بهم بود. بالآخر در زنان با هم بودند و مبارزه می‌کردند اما مهاتمر که شاهمن می‌گویید بعد از انقلاب یک اختلاف فنکننده‌ی بین‌کرده بودند.

من در این زمان به مشتبه سیاسی پدرم نزدیک‌تر بودم. یعنی در واقع به حزب جمهوری نزدیک‌تر بودم؟

بله، با حزب همکاری می‌کردم. آیا مساله باعث اختلاف آقای لاهوتی با شما نمی‌شد؟

نه، من واقعاً آقای لاهوتی را بسیار بودست داشتم و بوشیها و پیچشنهای خانه آقای لاهوتی می‌رفتم و شیوه‌های همان جا

می‌خواهیدم من حتی زنده‌ی حزب میراث و اکریک و قطب سعد و قت

نمی‌کرد که به دلیل من پیاپی چون پنجه حزب نزدیک خانه آقای لاهوتی بود خودم به خانه آقای لاهوتی می‌رفتم.

آن نقض انتظار آقای لاهوتی را بخشی از عوامل که ساخته دوستی هم باشد یکی داشتند به چه نکاتی باز می‌گشت؟

آقای لاهوتی پیرو صدر صد خط امام هم بود و رایله خوانده

آنچه لاهوتی با خوانده امام بسیار هم بیشتر از رایله خوانده مبا

خوانده امام بود. خاشم احمدآقا با خانه آقای لاهوتی، احمدآقا با

از حركات و فرقه‌های تاریخی می‌رفتند. معمولاً بعد از انقلاب، اتفاقاتی

می‌افتد و آشوبهایی رخ می‌دهد که طبیعتی هم هست آقای لاهوتی

برخی فرقه‌های تند رانی پسندیدند. من خیلی وقت‌های جلسات و

صحبت‌های میان آقای لاهوتی و دیگر ایشان را می‌رسدم. آقای لاهوتی بوسیله ایشان را می‌خواهد این اتفاق را تحلیل نماید. معمولاً بعد از انقلاب، اتفاقاتی

می‌گذرد که باید صبر کرد چون انقلابی سوت گرفته و به مرور همه

چیز به حالت طبیعی خودش می‌رسد.

مثل‌چه حرفهایی را آقای لاهوتی در این دیدارها مطرح می‌گردد؟

مثل‌آقای لاهوتی می‌گفتند که الان افراد بر سر کار آمدند

که اصلاً ساخته مبارزاتی داشتند. بایا هم می‌گفتند که درست است

مثل من و شما مبارزه نکردند اما بعد از انقلاب بالآخره ما به آدمهای

کارشناس و تشكیلاتی که می‌توانند کار کنند و نظر بدهندند هم احتیاج داریم. بایم هست که آقای لاهوتی گامی اوقات عصیانی هم می‌شد و

صدایش بلند می‌شد که پدر ما می‌خندید و بحث را آزم می‌گردید.

آیا آقای لاهوتی متمایل به نیروهای چه و مبارزین بودند؟

نه، چون من بایم هست که آقای لاهوتی در خلی موارد به شدت

به بجهه‌ای مبارزین انتقام می‌گرفت و نیز نمی‌اید که آن بجهه

بجهه‌ای مبارزین قبل از انقلاب گویا حتی بعد از تغییر ایشان را

هم به خانه آقای لاهوتی و قطب‌آمد داشتند. آیا بعد از انقلاب هم

این ارتباط وجود داشت؟

من زنده‌ی خانه آقای لاهوتی می‌رفتم و نیز نمی‌اید که آن بجهه

زیاد به آنچه بایدند شاید یکی دو بار این اتفاق اتفاق اتفاق تماشی های

تفنی هم داشتند که بایم هست در برخی از این سیاست‌های آقای لاهوتی

به شدت از آنها انتقام می‌گردید.

چه اتفاقی دارد؟

خلی یعنی باید نیست ولی به باید دارم که می‌گفتند شما دارید

تندری می‌گذید و موضع بدی در برابر اتفاق اتفاق اتفاق تماشی های

احتمالاً یکی از اختلافات پدر شما و آقای لاهوتی هم به انتخابات

ریاست‌جمهوری و حمایت آقای لاهوتی از بنی صدر بودی گردد که

پدر شما طرفدار آقای حبیبی بودند.

این مساله باعث اختلاف میان آنها نمی‌شد و وقت اخلاق جدی

در کار نبود.

ایسا حساسیت برخی از روایات و دوستان سبق آقای لاهوتی

نسبت به ایشان به دلیل نزدیک‌تر شدن ایشان به بجهه‌ای چه

راشکنجه می‌کنند تا بگویند که خبر راز کجا فرمیده است و اهم نمی‌خواسته سعید را بدهد و مانه بوده که چه کنند در همان موقعیت، رجوی به اوضاع گویند که بگوی خبر را در بخش سلیمانیه و زنگنه ایشان را اینجا بگذارد و با جزوی برقار می‌شود و گرمه او زیر ۱۷ سال بود که بازداشت شد و در گروه‌بندی‌های نبود من یادم هست که بعد از انقلاب، وحید همانقدر که تلفنی با رجوی صحبت می‌کرد و موسوی بود، با آقای لاجوردی هم تماس داشت و دوست بود با چگونی هم دوست بود اینها باید مبارزه نزدیک‌تر شد و حالاً امده‌اند و پست گرفتند که اینها بیک روز هم مبارزه نزدیک‌تر شدند و همچنان و پست گرفتند که اینها بیک روز هم بود.

پس علت بازداشت وحید بعد از انقلاب در آبان ۱۳۶۰ چه بود. اگر عضو مجاهدین نبود؟ ماهن نفهمیدم، یک روز باما تماس گرفتند و گفتند که وحید در زنان است. پس از این مدت ایشان هم گفتند که چرا وحید در زنان است؟ ایشان هم گفتند که یک سری سوال و جواب است که اینام می‌دهم و تمام می‌شود. در روز بعد به ما خبر دادند که با یک خودشکسته و در زنان است. پس درم دویاره تماس گرفت که چرا پای او شکسته، قرار بود که آزاد شود؟ آقای لاجوردی هم گفتند که می‌خواستند ما را بر سر قراری ببرد در ساختمان بلاسکو خیلی جمهوری، اما یک دفعه فرار کرد و خودش را از طبقه‌ی پایین اندخته که باعث شده باشی پشکنند در این فاصله‌ی ایشان ایشان را که کرد روز دیگر شد، قرار بود که خانه ما آمدند و گفتند وحید هم فوت کرده است. ما باتفاقه با پیش‌بخت شرط زهراء تماس گرفتیم و متوجه شدیم. روز است که وحید را از نکاح کردند. یعنی وحید قبل از فوت آقای لاهوتی، فوت کرد و بود؟ به نظر اینطور است: بعضی های گویند که شاید جانه وحید را به آقای لاهوتی باشی و پس از این نشان داده‌اند و باعث به هم خودن حال ایشان شده باشد.

ایجاده‌ای متوجه شدید که علت فوت وحید دقیقاً چه بوده است؟ به ما گفتند که وحید در بیمارستان، خودش را از خسته مجددانه پایین اندخته و فوت کرد. ایشان از خسته مجددانه و فوت کردند که اصله‌ای را بخواهیم کرد. چه بود؟ ما اقای نفهمیدم، که علت این مساله چه بود. یادم هست که روز چهارشنبه بود و من به حزب رفته بودم. معمولاً وقتي که من به حزب می‌رفتم، شب سعید دنیل من می‌آمد سعادت حسود و خواه بود که سعید یامن تماس گرفت و گفت که من نمی‌توانم باید دنیل تو خودت به خانه برو. گفتم چرا؟ گفت چههای این با حکم ایشان ایشان را از خانه می‌آمدند و اجازه خروج هم به من نمی‌دهند و من و بیادر خانه‌ایم من بلا اتفاقه با پدر تماس گرفتم، پدر رئیس مجلس بودند در آن زمان بایا نراخ شدند و گفتند که اصله‌ای را بخواهیم کرد. گفتم نمی‌دانم و فقط سعید گفت که اینها می‌گویند ما حکم آقای لاهوتی را هم داریم که اگر نخواهد می‌باید او را کشیم. پایا گفت که من همین کار را دارم که نکنند و بعد که مأمورها رفتند تو بیا ندیل من یک ساعت بعد مجدداً با سعید تماس گرفتم و او گفت که اینها هنوز در خانه هستند و ترفتند من دویاره بایا تماس گرفتم و گفت که آنها را خارج نشانند. بایا نراخ شدند و گفت که آقای لاجوردی را از خانه ایشان خواهیم کرد.

ایشان از خانه ایشان خواهیم کرد. یعنی وحید بعد از این مدت ایشان را برقار می‌شود و مطلع آنچه باید بود که سعید ایشان را برقار می‌شود. گوای آقای موسوی تبریزی را پیدا نکرده بودند و مطلع آنچه تا بگویند که آقای لاهوتی را برقار می‌شود. ایشان را برقار می‌شود. سعید، همسر من می‌گویند که در آن زمان خبر تروریکی از مقامات

بود یا به دلیل نزدیک شدن ایشان به نیروهای نهضت آزادی و مولت موقت؟

نه، هیچ‌کدام آقای لاهوتی تفکر خاص خودش را داشت. نمی‌شود گفت که ایشان همراه مجاهدین بود یا همراه نهضت آزادی حرب می‌گردید یا با بنی صدر همراهی بود. آقای لاهوتی یک فردی بود که هنوز بیش از نهضت خود را حفظ کرده بود. ایشان کاری نداشت که فلان فرد در چه گروهی قرار دارد و افراد را خارج از گروه‌های سیاسی تعریف می‌کرد و با اینها برخورد می‌کرد. مثلاً باید اینها می‌گفتند که اینها باید می‌شوند.

آن اختلافات مثلاً میان آقای لاهوتی و اعضاً حزب جمهوری، به مبالغه و معادله میان آقای لاهوتی و هاشمی در خاستاده

نمی‌گشته است.

نه پدر احترام خاصی برای آقای لاهوتی قائل بودند و آقای لاهوتی هم پدر را خیلی دوست داشتند. بایه نیز شنیدند و با هم بحث

نمی‌کردند و آقای لاهوتی شاید عصبانی هم می‌شندند چون احساسی بودند و خیلی زود متاخر می‌شوند. ولی این صحبت‌ها هیچ وقت باعث

شماک در آن زمان جوان بودند و جوان هم آرمانگار هستند.

چطور جذب حزب جمهوری شدید و نه جذب مردم سیاسی و شور

انقلابی آقای لاهوتی؟

ماز جگی زندگی سیاسی داشتم و با خلواده‌های سیاسی در

رفت و آمده بودم. من در مدرسه رفاه دویان راهنمایی را می‌خواندم

بسیاری از معلم‌های مجاهدین بودند. زن علی میهن دوست محبوبه

متبدیان. سور آدبوش، معلم‌های مادر بودند. خانم بارگان که همسر

حیفیزاده بود، مدیر مدرسه باید بود. از محبوبه تندیزین بودند

از حزب و فرقه‌های تاریخی می‌رفتند. معمولاً بعد از انقلاب، اتفاقاتی

می‌افتد و آشوبهایی رخ می‌دهد که طبیعتی هم هست آقای لاهوتی

برخی فرقه‌های تند رانی پسندیدند. من خیلی وقت‌های جلسات و

صحبت‌های میان آقای لاهوتی و دیگران بودم. از خلی موارد به شدت

پدر، حرفهایی را آقای لاهوتی در این دیدارها مطرح

می‌گردند. مثلاً آقای لاهوتی می‌گفتند که الان افراد بر سر کار آمدند

که اصلاً ساخته مبارزاتی داشتند. بایا هم می‌گفتند که درست است

که بجهه‌ای و فرقه‌ای تاریخی می‌رفتند. معمولاً بعد از انقلاب بالآخره ما به آدمهای

کارشناس و تشكیلاتی که می‌توانند کار کنند و نظر بدهندند هم احتیاج داریم. بایم هست که آقای لاهوتی گامی اوقات عصیانی هم می‌شد و

صدایش بلند می‌شد که پدر ما می‌خندید و بحث را آزم می‌گردید.

آیا آقای لاهوتی متمایل به نیروهای چه و مبارزین بودند؟

نه، چون من بایم هست که آقای لاهوتی در خلی موارد به شدت

به بجهه‌ای مبارزین انتقام می‌گرفت. زیاد یکی دو بار این اتفاق اتفاق اتفاق تماشی های

تفنی هم داشتند که بایم هست در برخی از این سیاست‌های آقای لاهوتی

به شدت از آنها انتقام می‌گردید.

چه اتفاقی دارد؟

خلی یعنی باید نیست ولی به باید دارم که می‌گفتند شما دارید

تندری می‌گذید و موضع بدی در برابر اتفاق اتفاق اتفاق تماشی های

احتمالاً یکی از اختلافات پدر شما و آقای لاهوتی هم به انتخابات

ریاست‌جمهوری و حمایت آقای لاهوتی از بنی صدر بودی گردد که

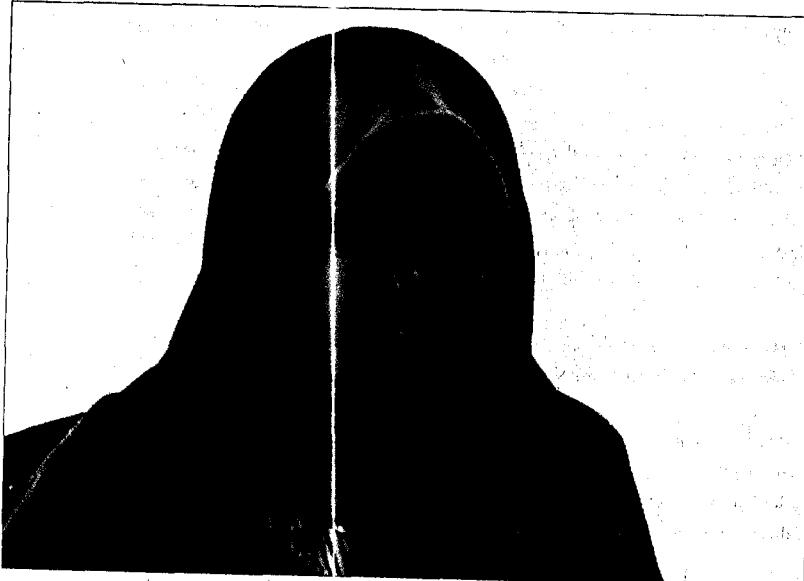
پدر شما طرفدار آقای حبیبی بودند.

این مساله باعث اختلاف میان آنها نمی‌شد و وقت اخلاق جدی

در کار نبود.

ایسا حساسیت برخی از روایات و دوستان سبق آقای لاهوتی

نسبت به ایشان به دلیل نزدیک‌تر شدن ایشان به بجهه‌ای چه



پادشاه لاهوتی ۵۰

## قصد بازگشت به سیاست را ندارم

گزارش یک دیدار با  
سیاستمدار فعل غایب: فائزه هاشمی رفسنجانی

رضا خجسته‌مرحیمی

من گویند «هر کسی که آمد چه در دوره خاتمه‌ی و چه در دوره احمدی نژاد، در اولین اقدام قصد برداشتن من را داشت اما بعد فهید که شکلات و انتخابات مابین‌المللی است و مابا حکم آنها منصوب نشده‌ام که بخواهند ما را بردازند.»

♦♦♦

پرسش اول از فائزه هاشمی که امروز خبری و نامی از او در عرصه سیاست ایران نیست، چنین است: غیبت شما چندساله شده است؟ و اذهن‌ها را به سال‌ها پیش می‌برد: «از انتخابات مجلس ششم در سال ۷۹ که من رای نیاوردم دیگر خبری از من نیست. اما چرا «گنجه‌ها و اعتقادات خود نسبت به بت» سری از مسائل را زد دست دادم، رای نیاوردن، تاثیر زیادی بر من گذاشت من در مبارزه و جنگیکن برای اصلاحات و اهدافی که داشتم خصوصاً حقوق زنان، اول با راست‌ها در جدال بودم و بدی با چیزها که هم نیاوردم و هنوز اهل گنجه‌دانم و مشکلی برای درگیر شدن با این نیروهای سیاسی ندارم لذت هم می‌برم که پی مرام بایستم و مبارزه کنم، اما باور نمی‌کرم که مردم به من ری ندهند. در میان زنان کسی که مانند من از خودش مایه بگذارد نبود، اخود من گفتم که وقتی مردم نمی‌خواهند جراید زور بزن؟ چرا باید تلاش کنم؟ تلاش من بدون حمایت مردمی چه فایده دارد؟ وقتی به من رای ندادند معنی این بود که خط و خطوط مرافقون ندارند و وقتی مردم می‌روند و به کسانی رای می‌دهند که عوام‌ذربان و شماره‌های توخالی می‌دهند، طبیعتی است که من هم اعتماد به انها را زد دست بدهم.»

می‌گویند که نسیاری صحبت‌ها درباره آقای هاشمی هم تهات و دروغ بود و باور شدن آن دروغ‌ها نیز ضریبی دیگر به اعتماد من بود.»

غیبت فائزه هاشمی رفسنجانی از عرصه سیاست در ایران بایان نیافرته است. «فائزه» اگرچه نامناینده دوم تهران در مجلس پنجم بود اما در بهار اصلاحات در تهران از وروده به برلمن اصلاحات مجلس ششم-باران و در تئور گرم آن انتخابات و با انتخابات به سطه برخی نهاده، بعضی تغیرات، در قاست دختر کوچک‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رای لازم برای ورود به برلمن را به دست نیاورد اما امروز جای کنمان ندارد که نام او، یادآور نوستاری عصر اصلاحات در ایران است. چه آنکه او دختر یکی از بالفوتوترین روحانیون جمهوری اسلامی بود و با این حال از دوچرخه‌سواری بیوان سخن می‌گفت: در دانشگاه دخترانه الزهرا، چادر از سر برمو ناشت تا در جمع دختران داشتجوار راحت تر با آنها سخن بگوید و در جمع دانشجویان پسر داشتگاه علم و صنعت نیز می‌گفت: «لوانا دختر من هم می‌تواند به خواستگاری یک پسر برود» روزنامه زن نیز یک سال پس از دوم خرد ۷۶ پا به عرصه مطبوعات گذاشت تا صدای فائزه بلندتر از پیش شنیده شود: هنوز هم زن، جنس دوم است. فکر می‌کنیم که بنای سنت شنکنی بکیم و فکر می‌کنیم سنتها همان قوانین و موارن شرعی است، غالباً از اینکه بخشی از مسائل برمی‌گردد به تداخل سنت و شرع، بعضی از آنها تحملی است و بعضی خوب و مورد قبول.» او امروز از پس آن سال هما صرف به بهانه گفت و گو درباره آیت‌الله لاهوتی - «پدر همسر» فقید خود - است که با ما به گفت و گو می‌نشینند و اگرچه تأکید می‌کند که دوران غیبت او از عرصه سیاست پایان نیافرته اما پرسش‌های ما درباره عصر اصلاحات و کناره‌گیری خود از عرصه سیاست را نیز بی‌باخ نمی‌گذارد. فائزه هاشمی همچنان در دفتر هریات فدراسیون اسلامی ورزش باشون در خیابان ایرانشهر تهران، روزهای خود را می‌گذراند و وقتی از او می‌پرسیم که چگونه در صر پس از اصلاحات همچنان توائیسته است این ساختمان را برای خود نگه دارد، با خندمای

گویا گفته بودند که ایشان فوت کرده‌اند. ساعت ۹ شب بود که سعید به من زنگ زد و گفت که به ما گفته‌اند آقای لاهوتی حاشیان به هم خورد و ایشان را به بیمارستان برداشته که وقتی به بیمارستان رفتم متوجه شدم ایشان فوت کرده‌اند. گزارش پزشکی قانونی بیان می‌میزد آن بود که سه استریکنیک در معده ایشان وجود دارد و علت فوت همین سسمومیت شناخته شد. بعضی هم اینه می‌گفتند که شاید آقای لاهوتی در زمان خود کشی کرده است که مامی گفتیم اگر ایشان اهل خودکشی بودند در زمان زمان شاه خود کشی می‌گردند.

آقای هاشمی گزارش پزشکی قانونی درباره علت فوت آقای لاهوتی و مسعودیت ایشان را پیگیری نکردند؟

باباهم خیلی پیگیری کرند ولی بعد به ما گفتند که شما به خاطر انقلاب سکوت کنید.

گویا برای مراسم تشییع جنازه آقای لاهوتی هم مشکلاتی داشتید.

اینطور نیست؟

بله یاد می‌میزد که اعلام شد روز پنجم شنبه ساعت ۳ بعدازظهر از مسجد ازگ تهران جنازه ایشان تشییع می‌شود. به گفتم ساعت یک‌پیش می‌گفتند که ما مقابل مسجد در مانشین نشسته بودیم، یک دفعه یک نفر در مانشین را باز کرد و سعید را ز داخل مانشین بیرون گشید که سوار مانشین خودش بگند اما رانده ما خیلی سریع پرید و سعید را گرفت و سوار مانشین خودمان کرد و ما به مجلس پیش پدرم رفتیم.

بابا گفت که چرا شما اینجا هستید؟ گفتیم که جنازه آقای لاهوتی را

قبل از ساعت ۴ برند.

آقای هاشمی در خاطرات خود هم آوردند که از این مساله ناراحت شدند و سریع با آقای لاجوردی تماس گرفتند.

بله، بایا خیلی عصبانی شدند و گفتند که شما چرا اینجا هستید گفتیم که کجا بروم؟ سریع مانشین اسکورت خودشان را به ما مانند و گفتند سریع به بهشت زهرا بروید. مگر می‌شود شما در هنگام دفن ایشان نباشید. ما که رسیدم ایشان را داخل خاک گذاشتند بودند.

آقای هاشمی درباره این ماجرها با امام صحبت کرند؟

بله، سینا حمادقاهم چندیار آمند و با پدر صحبت کرند. ولی پدر همانطور که گفت از ما خواستند که قضیه را به خاطر انقلاب پیگیری نکنیم و سکوت کنیم.

آیا این مساله باعث نشد که پسرهای آقای لاهوتی از شما و خانواده‌تان دلگیر شوند؟

بابا خود اهل این مساله صحبت کرند. ولی آنها هم آدم‌های باهوشی بودند و موقعیت را فهمیدند می‌گفتند که همه چیز دست پر ما نیست. پدر ما هم احسان خودشان را در مجلس نشان دلند و حتی موقع صحبت کردن متأثر شدند و گریه کرند که خیلی هاهم به ایشان اعتراض کرند که چرا گریه کردند.

و اکنون سید‌احمد آقا که دوستی خاصی با آقای لاهوتی داشت

نسبت به این وضع مگونه بود؟

سینا حمادقاهم دائم‌با پدر در تماس بودند ولی کاری نمی‌شد کرد آقای هاشمی با آقای لاجوردی هم گفت و گو و دیداری در این

باره کرند؟

بله، چند جلسه صحبت کرند ولی مانی نایم که چه جوانی گرفتند.

آیا مراسم سوم و هفتم و چهلم آقای لاهوتی برگزار شد؟

نه، مراسمی نگرفتند. حتی احمد‌آقا آمند و گفتند که مامی خواهیم در مسجد مطهری مجلسی پیگیریم که پسرهای آقای لاهوتی قبل نگرفتند.

من خواستند مخالفت خودشان را اشان بدهند؟

بله، گفتند که مراسم گرفتن دیگری معنی است.

چگونگی فوت آقای لاهوتی برای شما که غصه حزب جمهوری بودید و آقای لاهوتی هم منتقد برشی برخوردهای حذفی بودند.

پاuch یک تجدیدنظر نشده؟

نه، من اشتباه یک فرد را به حسایل یک جریان می‌باشد حزب

نمی‌گذاشتم، علاوه بر این، در حزب جمهوری هم دو گرایش وجود داشت و یکی در آنجا طرفدار آقای لاهوتی بودند. یاد هست که برشی هادر حزب به شدت نسبت به چگونگی فوت آقای لاهوتی انتقاد کرند.

## پادشاه لاهوتی

آقای لاهوتی پیله کرد  
که امشب عقد کنید

گفت و گو با عروس آیت الله لاهوتی: فائزه هاشمی

مجاهدین خلق نشید؟ آیا نگاه ایشان به این گروه که پسرش وحید هم با آنها همکاری می کرد مثبت بود یا به آنها نقد داشت؟

ارتباط با مجاهدین در سال های اول پس از پیروزی انقلاب، امری عادی بود و چیز بدی نبود. فکر می کنم که بخصوص چون هر دوی آنها یعنی آقای لاهوتی و حجت منتقد برخی سیاست های حاکم بودند، طبیعتاً با سایر منتقدین نقطه مشترکی داشته اند. اما در مورد اینکه آیا این نقاط مشترک به ارتباط سازمانی رسیده باشد، نمی توانم فضای انتشار داشته باشم. خود ارتباط هم انواع و اقسام دارد اینکه مجاهدین نگرانی هایشان را به آقای لاهوتی انتقال می دانند، ممکن است. اما فکر نمی کنم بیشتر از این ارتباط، یعنی ارتباط سازمانی یا تشکیلاتی وجود داشته باشد. در مورد وحید هم به نظر من او با اعضای مجاهدین ارتباط سازمانی نداشت چرا که وقتی پچه های سازمان به خانه های تمیزی رفته بودند، وحید زندگی معمولی داشت. وحید به علت ارتباطی که با برخی از اعضای مجاهدین از جمله مسعود رجوی در زندان داشت، با اینها دوست بود.

پس چه تلقی ای از بازداشت «وحید» داشتید؟ آیا هدف، خود وحید بود یا آقای لاهوتی؟

تلخی ما نیز از برداشت وحید، ارتباط با مجاهدین بود ولی این برداشت را درست نمی دانستیم.

آیا آقای لاهوتی را به خاطر پرس و جو درباره پرونده وحیدیه زندان برداشت؟

بعد هم گفته شد که چون وحید در زندان بعضی چیزها را به آقای لاهوتی نسبت داده بوده، در واقع آقای لاهوتی را گرفتند تا صحت آن صحبت ها معلوم شود.

آیا آقای لاهوتی در زندان، وحید را دیده بودند؟

نمی دانم.

بیگیری های بعدی شما فایده های نداشت؟ و آیا از واقعیت مجرای این اتفاق شنیدید؟

بیگیری های بعدی به دریافت گزارش پژوهشی قانونی منجر شد که این گزارش، علت فوت آقای لاهوتی را مسمومیت با نام استرکنین اعلام می کرد. در حالی که ابتدا بیان کرده بودند که ایشان سکته کرده و تابه بیمارستان منتقل شده تمام کرده است.

آیا سید احمد اتفاقی خمینی آنقدر که باید و توقع داشتید مجرم را بیگیری کردند؟ چون به هر حال

ایشان دوست آقای لاهوتی بود.

از پایان دید شنیدم که احمدآقا و همچنین امام ماجرا را درخواست کردند و لی انتظاری که از سید احمد آقا به عنوان دوست بسیار نزدیک آقای لاهوتی می رفت، به طور شایسته و بایسته برآورده نشد.

آیا مشکلی هم در ارتباط خانواده لاهوتی و خانواده شما پیش نیامد؟

آن، البته این را به دلیل درایت حمید و سعید و خانواده آقای لاهوتی می دانم.

یعنی آنها توافقی از آقای هاشمی نداشتند؟

به هر حال آقای هاشمی هم تلاش خودش را در آن روزها انجام داد. اما تمام این اتفاقات یعنی دستگیری وحید، آقای لاهوتی و فوت هر دو، به خصوص در مورد آقای لاهوتی، آنقدر سریع اتفاق افتاد که فرستی برای کاری نبود.

گفتید که «وحید» ارتباط با سازمان نداشت. اگر واقعاً ارتباط نداشت چرا می خواست فرار کند و چرا از بالا ساخته امان پلاسکو خودش را بایین انداخت؟

آنچه که ما می دانیم این است که مرگ وحید در از

راستی، مهره تان چقدر بود؟

فکر کنم یک یا چهارده سکه. یاد نمی آید اصلاً آن

زمان این مسائل مطرح نبود. ما صالاً خرد عروسی هم

نشاشتیم. یک روز مادر من با حمید و عموم - چون

پدرمان نمی توانست بباید - رفته بودند و برای ما حلقه

ازدواج خردی بودند.

شما بعد از ازدواج به خانه آقای لاهوتی رفتید و در

آنچه اسکن شدید؟

خانه آقای لاهوتی در «سه راه امین حضور» بود. یک

خانه وظیقه داشتند که ما دو سال بعد از فوت آقای

lahوتی وقتی خواستیم زندگی مشترک را آغاز کنیم؛

چون همسر ایشان تنها بود به خانه آنها رفتیم و در طبقه

بالای خانه آقای لاهوتی سکن شدیم.

به این ترتیب شما با آقای لاهوتی به عنوان پدر

همسر تان تنها در حدود سه سال از نزدیک همراه

بودید. آقای لاهوتی روحیات خاصی به لحاظ سیاسی

داشتند که همین روحیات تنگ نظری هایی را در همان

سال های اول انقلاب نسبت به ایشان همراه اورده بود.

حتی برخی گروه های چپ و نهضت آزادی به ایشان

زنده بودند انتقادهایی را به علت نزدیکی آقای لاهوتی

با برخی گروه های چپ و نهضت آزادی به عنوان پدر

همسر تان نسبت آنچه ایشان را داشتند گفتند آن

دقيق به یاد نمی اورم. آن زمان من ۱۶ ساله و هنوز

دانش آموز بودم. آقای لاهوتی سلیقه مبارزاتی زیادی

داشت و طبعاً انتظارات دیگری از انقلاب داشت و وقتی

اتفاقاتی را که با روح و اهداف انقلاب سازگار نداشتند

می دید، ناراحت می شد و آنها را بیان می کرد. طبیعتاً این

بحث ها همچو از جمله در منزل مانیز انجام می شد.

آیا به یاد دارید که انتقادهای آقای لاهوتی بیشتر

متوجه چه اتفاقاتی بود؟

تا جایی که به یاد می اورم یکی از اتفاقات نسبت

به انحصار طلبی هایی بود که به علت شکل گرفتن حزب

جمهوری اسلامی شکل گرفته بود. آقای لاهوتی گمان

می کرد که اهدافی که در مسیر مبارزه شکل گرفته بود،

برآورده نمی شود و همه چیزی به سمت یک سیستم تک

جزئی پیش می رود.

ایجاد گاهه ای اتفاقاتی بود؟

علقۀ خاصی داشتند. اما این اتفاقات از اتفاقات

مشترک نداشتند. بعد از ۵ سال که تصمیم گرفتیم به

شمال رفتیم، به ولایت ایشان

این اتفاق مربوط به زندان سال ۵۴ است؟

بله، شاید این سفر با هدف آشنایی ما بود. برخلاف

خیلی از دوستان پایا که رابطه خانوادگی نیز بین ما برقرار

بود. با خانواده آقای لاهوتی جز دیوارهای جلوی زندان،

ارتباط دیگری بین ما دو خانواده وجود نداشت.

یعنی شما در سفر از ماجرا خبر نداشتید؟

من خبر نداشتم، فاطی را نمی دانم، بعد از سفر، بای

به من و فاطی به صورت جداگانه گفت که حمید از من

و سعید از فاطی خواستگاری کرده است. من و فاطی

هم قبول کردیم. بعد از پیروزی انقلاب، ۱۳ اسفند، بود

که آقای لاهوتی به همراه پسرانش برای شام به منزل ما

آمدند. آقای لاهوتی پیله کرد که باید امشب عقد کنیم و همان شب آقای لاهوتی و کیل ما دو خواهر شد و بایا هم

و کیل آن دو تا شد و عقد انجام شد.

مراسم عروسی چه زمانی و چگونه برگزار شد؟

مراسمی نداشتیم. ۵ سال عقد کرده بودیم و خانه

مشترک نداشتیم. بعد از ۵ سال که تصمیم گرفتیم به

خانه مشترک برویم مهمانی کوچکی در همان خانه

گرفتیم.

آقای لاهوتی دختر نداشتند و احتمالاً به عروس ها

همینطور بود. آقای لاهوتی بسیار طلاقی بود

و احساسات خود را نانیز مرتباً بروزی داد و ابراز علاقه هایش

به ما عروس ها سپیار زیاد بود، ابنته من هم متقابل علاقه

بسیار زیادی به ایشان داشتم، بخصوص که در همین سه

ایجاد گاهه ای اتفاقاتی بود.

مدت کوتاهی که با ایشان بودید، بایا میگویید.

آقای لاهوتی خیلی آدم با احسان و با محبتی بود و محبت خود را بسیار بروز می داد.

گویا بسیار هم بذله گو بودند؟

بله، بسیار شوخ و بذله گو بود. خیلی خونگرم، عاطفی

و دوست داشتی بود.

## پادشاه لاهوتی ۷۰

# پیک وقتی به اوین رسید که لاهوتی فوت کرده بود

**گفت و گو با فرزند ارشد آیت‌الله لاهوتی: دکتر حمید**

وحید افراخته برمی‌گشته است.

آقای لاهوتی از زمان کودکی ما که به یاد دارم، با حکمت و قدرت مخالف بود چه در زمانی که طلبان در قم بودند و چه بعد از فوت آقای بروجردی که ما برای چند سالی به گرسler رفتیم و ایشان در آنجا هم به عنوان تنها روحانی شهر و وقتی به منبر می‌رفتند برخی موقع و جه سیاسی صحبت‌هایشان بر وجه دینی آن غلبه داشت. به همین جهت ایشان بازهای سازمان امنیت احضار می‌شد و مورد تهدید و تقطیع قرار می‌گرفت. ما در تیربا تا سال ۴۸ گرسler بودیم و بعد به تهران آمدیم. آمدن ما به تهران مقارن شده بود با شدت گرفتن مبارزات و فعالیت‌های سیاسی علیه زیم و صورت مسلحه پینه کردن این مبارزات. در این زمان توجه عموم روحانیون سیاسی نیز به این فعالیت‌ها و مبارزات مسلحه جلب شده بود. مگر آن دسته از روحانیون غیرسیاسی که نه تنها مخالف مبارزه مسلحه که اصلاً مخالف مبارزه سیاسی بازیم هم بودند. البته بعضی از روحانیون سیاسی قلبان و در صحبت از مبارزه مسلحه حمایت می‌کردند و برخی مثل آقای لاهوتی در عمل آقای لاهوتی از همان ابتداء که به تهران آمد اعتماد به همکاری با این حرکت مبارزه مسلحه داشت و بنابراین چه در گفتار و تبلیغ و چه به لحاظ مالی سعی می‌کرد از سازمان مخفی مجاهدین حمایت داشته باشد.

از چه طریقی و چه زمانی باجههای مجاهدین ارتباط پیدا کردند؟

سازمان مجاهدین یک گروه مخفی بود و ارتباط برقرار کردن با آن آسان نبود. من بقیانمی‌دانم که شروع این ارتباط به چه کوهنهای بود. اما گمان می‌کنم که سازمان به وسیله سمهای‌ها و کارهای خود ارتباطی را در همان سال‌های اول با آقای لاهوتی برقرار کرده بودند. آقای لاهوتی از طریق آقای اسدالله تحریشی با حسن ابراری و اختلاز این طریق هم با وحدت افراخته ارتباط برقرار کردند. تا اینکه در سال ۱۳۵۲ بر اثر اتفاق‌آئی در بارداشت، آقای لاهوتی لورفت و دستگیر شد.

یعنی بجههای مجاهدین به خانه آقای لاهوتی رفت و آمد نداشتند؟

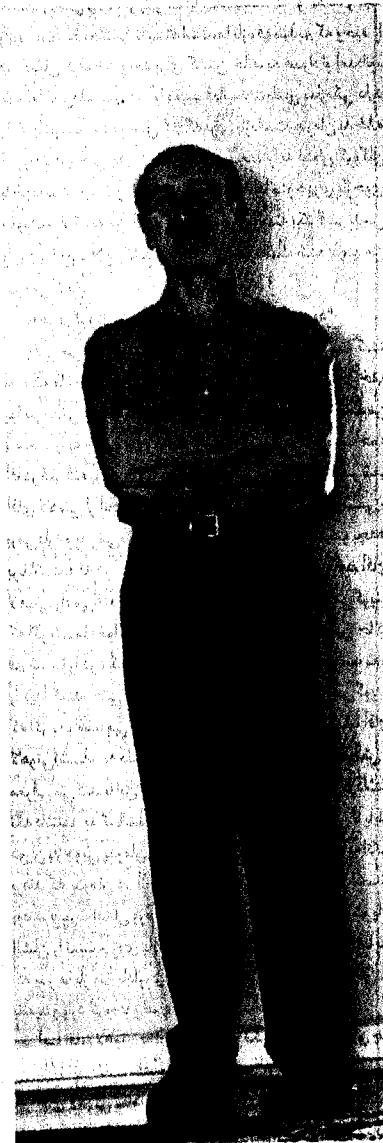
اعضای سازمان مخفی بودند. ارتباط با آنها تابی که من می‌دانم از طریق آقای تحریشی انجام می‌گرفت که به خانه ما رفت و آمد داشت و با حسن ابراری و حید افراخته در ارتباط بود. در زمان آقای لاهوتی هم یکی از اعضای اندگان فتوای روحانیت علیه بجههای جه بودند. این در حالی است که برخی می‌گویند آقای لاهوتی بعد از تغییر ایندیلوژی در سازمان هم با بجههای سازمان ارتباط داشته و معتقد بوده که رهگردان آنها به مصلحت نیست. اگر آقای لاهوتی این نگاه را داشتند، چرا آن فتوای در زندان امضا کردند؟

من تا جایی که می‌دانم بعد از تغییر ایندیلوژی در سازمان، آقای لاهوتی هم به شلت مخالف این اتفاق بود و بانوهای منهضی سازمان هم رای بود. می‌دانید که در سازمان هم‌همه نیروها تغییر ایندیلوژی ندادند و حتی برخی از بجههای منهضی آنقدر ایستادگی کردند که توسط گروه مقابل تور شدند مثل مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لبافد. حسن ابراری هم مخالف تغییر ایندیلوژی بود. آقای لاهوتی مخالف تغییر ایندیلوژی بود و شاید به همین دلیل وحید افراخته که او را لو داده بود و آن لو دادن های فلسفه در سال ۴۵ با هدف برخورد و حذف نیروهای منهضی انجام شده بود. آقای

ضریهای به سر او بوده است ولی بقیه ماجرا چندان روش نیست. یادم هست که شاید یک سال بعد از حادثه به ساختمن پلاسکو رفتم و از بسیاری از مغازه‌های در این باره پرسیدم، به اتفاق همه وقوع چنین حادثه‌ای را رد کردند. چنان وحید را تم تحویل ندادند. لذا معلوم نیست خبر خودکشی وحید که بیان شده است نیز صحبت داشته باشد.

آیا در سال‌های بعد، آقای هاشمی گزارشی درباره وحید و آقای لاهوتی از نهادهای مربوطه نگرفتند؟

در جریان نیستم. از مراسم یادبود برای آقای لاهوتی بگویید. آیا برای مراسم گرفتن مشکلی نداشته‌اید؟ در روز تشییع جنازه مشکلاتی بود و نهی خواستند جنازه را تحویل بدهنند و یا جنازه تشییع شود که با بی‌گیری بایا مشکل ناچاری داشته باشد. غیر از مراسم کفن و دفن و رفت و آمد دوستان و آشنایان و اقوام در همان ایام پس از فوت، مراسم دیگری را به یاد نمی‌آورم. دکتر حمید؛ اگر ممکن است درباره نوع نگاه پدر به مجاهدین توضیح دهید و فرمایید که پدر چگونه با بجههای مجاهدین ارتباط برقرار کردند. چون گویا علت اصلی آخرين بازداشت ایشان قبل از انقلاب، به همین ارتباط با مجاهدین و اعتراضات مراسمی نگرفتند تامشکی ایجاد نشود.



عدالت معتقد بودند و براین اساس دیدگاههای فقهی خود را مطرح می کردند. بالاخره در آن زمان اصلی همچون عدالت برای همه موضوعیت داشت و دفاع از آن مقبول بود.

آقای لاهوتی بعداز آزادی از زندان در سال ۵۷ به پارس و نوبل اوسا رفتند. آن سفر ایا به دعوت فرد خاصی صورت گرفت یا خودشان رفتند؟

پدر در آبان سال ۵۷ از زندان آزاد شدند و یک ماهی را به دید و بازدید پرداختند. بعد از آن ما به شمال رفتند و در آنجا ایشان با آقای هاشمی تماس گرفتند و از ایشان خواستند که به شمال رجوعی چه ارتبا اطاعتی داشته است. او در سال ۱۳۵۲ که کمتر از ۱۸ سال داشت بازداشت شد و چون موقع ارتکاب جرم به سن قانونی نرسیده بود پس از تحمل بیچ سال حبس مطابق قانون ازاد شد.

سید احمد آقا آقای لاهوتی تماش گرفتند و از ایشان خواستند که به پارس بپایند و همیگر را ببینند. سید احمد آقا را بخط خوبی با خانواده و پسرمان داشت. وقتی پدر در زندان بود ایشان گاه

شما یا پدر هیچ وقت از وحید نمی برسیدید که آیا در گروهی عضویت دارد یا نه؟

به ایشان اگر هم عضو بوده مانند گفت وحید به رغم نوجوانی، شخصیت پیچیدهای داشت. آدم توباری بود و کم صحبتی کرد. ما اصلا در اینجا نمی کردیم، که او کار سیاسی انجام دهد. برای بازداشت او که نیروهای سواک در سال ۵۲ به خانه ماریختند،

ما گمان کردیم که به دلیل فعالیت‌های سیاسی پدرمان به خانه ماریختند. وحید در خانه نبود و پادم هست که در همان زمان،

به یکی از بستگان که به خانه مامد، گفتم در کوچه باشد تا

هنگام آمدن وحید او را رفیعیا آگه کنند. که او گفت، وحید

پایین نمی یک ماشین نشسته است. ماتازه فهمیدم که وحید را

در خیابان گرفتند و بعد برای گشتن خانه، به همراه او آمدند. ما اتفاق نمی داشتیم که آیا وحید فعالیت سیاسی سازمانی دارد یا نه. پادم هست در سال ۵۴ که برای بازداشت پدرمان به خانه ماریختند و چون پدرمان نبود، من و سعید را به عنوان گروگان با خودشان برند و بازداشت کردند، در آنجا منوجهی بازجویی معروف سواک به من گفت که وحید می خواسته یک اسرپلیس را برای خلخ سلاح بکشد و به این جرم بازداشت شده است. من

باور نمی کردم.

ماجرای گروگان گرفتن شما و پادرتان سعید چه بود؟ وقتی می خواستند آقای لاهوتی را در سال ۵۴ بازداشت کنند

که تلقی و پرداشت آقای لاهوتی که منجر به طرح انتقادی از سوی ایشان شده، درست نیست و گمان می کردند که به مرور آقای لاهوتی به استثنی خودشان بی پرنده.

چرا آقای لاهوتی از بنی صدر حمایت کرد؟

البته در اینجا همه از این حمایت می کردند ولی در اولین دوره انتخابات راستجمهوری، ایشان معتقد بود که آقای بنی صدر

شایستگی بیشتری دارد بالاکل مناسب تر از یه است.

دلیل اصلی شکل گرفتن پرونده انتقادی در آقای لاهوتی نسبت به دوستان ساقی خودشان چه بود؟ چه چیزی باعث شد که ایشان از دوستان روحانی شان فاسسله بگیرند؟

آقای لاهوتی در مواردی موافق و ضمیمه که انقلاب به آن

سمت می رفت نبود و می گفت شماره‌های انقلاب و آن حکومت اخلاقی و دینی که مادمه با این شرایط حاکم و پرخی

انفاقت و گفتارهایی که امروز مطرح می شود، همخوانی ندارد.

آقای لاهوتی خلی احساسی بود و تاکید خاصی روی اخلاق در روابط داشت. برای ایشان خلی غرمتربیه بود که برخی دوستان

به خاطر یک اختلاف نظر سیاسی، دوستی ساقی بین خود را

هم فراموش کردند و این اتفاقات ایشان را بسیار متاثر و از رده

کرده بود.

پس نالین حال چرا آقای لاهوتی وارد مجلس اول شد؟

شاید فکر کرد که از آنجا بتواند کار مؤثر و مفیدی انجام دهد. چون واقعاً فضا و جو حاکم بر آن مجلس را هم قبول نداشت. در

ماجرای ای عدم تکایت به آقای بنی صدر هم ایشان جزو آن دسته

از نماینده‌گانی بود که در جلسه مجلس حضور نباشند و غایب بودند.

مثل آقای بارگان.

آقای آقای لاهوتی در طرح این دیدگاههای انتقادی به دولت موقت

پدر به ما همینه بادآوری می کرد که شما وارد فعالیت سیاسی نشوید و اگر هم می خواهید وارد شوید با من مطرب کنید چون من در این حوزه فعل هستم و می توانم مشاور و راهنمای شما در فعالیت پاشرم پدر می گفت که شما بدن اطاعه من وارد فعالیت سیاسی و هیچ گروه و تشکیلاتی نشوید.

شماها وارد فعالیت سیاسی نشیدید؟ من خودم بینش و فکر سیاسی در دانشگاه داشتم ولی وارد گروهها به توصیه پدر نشدم. وحید را من دقیقا نمی داشتم که در آغاز نوجوانی چه ارتبا اطاعتی داشته است. او در سال ۱۳۵۲ که کمتر از ۱۸ سال داشت بازداشت شد و چون موقع ارتکاب جرم به سن قانونی نرسیده بود پس از تحمل بیچ سال حبس مطابق

قانون ازاد شد. شما یا پدر هیچ وقت از وحید نمی برسیدید که آیا در گروهی بود. گویا در زندان تصمیم گرفته بودند که شما با هم ازدواج کنید.

تصمیم نگرفته بودند پیشنهاد کردند صحت آن را در زندان کرده بودند و بعد که بیرون آمدند مقدمات آن فراهم شد. در این زمان آقای

lahoty و آقای هاشمی، هر یک دیگری را به عنوان بهترین دوست خود می شناخت و به ما معرفی می کرد اما بعد از انقلاب در میان هوازدان انقلاب، دو دیدگاه درباره مجاهدین وجود داشت. یک تفکر



از چهارمین تیراندازی از زندان روحانی شهروند امروز

آیت الله معتقد بود که با آنها باید مدارا کرد تا اعتماد آنها جلب شود و گروه

lahoty دیگر معتقد بود که باید بانتدی و خشوفت با آنها برخورد کرد. آقای

و فرزندان، لاهوتی جزو دسته اول بود و من معتقد که بیانگران نظام در

و چید، اینکه انقلاب معتقد به همین مشی بود و گواه آن هم دیدار مسعود

سعید و رجوی و موسی خیابانی با ایشان در سال ۱۳۵۸ است. همین که ایشان

حصید. آنها را به حضور پذیرفتند نشان می دهد که ایشان هم به مدارا آنها

اعتقاد داشته‌اند آقای لاهوتی به نظر من در میان مجاهدین هم دوسته

وجود داشته‌اند عدمی معتقد بودند که نیاید با جمهوری اسلامی مقابله کرد و این حکومت برآمده از یک انقلاب مردمی است و در

مقابل آنها عدمی معتقد بودند که سرتاجم جمهوری اسلامی باید باز خود نشانی شد. من گمان می کنم که متناسبه در مر

دو طرف این جریان را دیگران در موقعیت بالادستی قرار گرفتند و دیدگاه‌های اعتدالی توانستند نگاه خود را به عمل برداشتند.

آیا وحید بارز شما عضو مجاهدین بود؟

تا جایی که من می دانم وحید پسند است چون او همینه

زندگی عادی داشته است. چه قبیل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، او همینه زندگی عادی و غیرمعنی داشت و من گمان نمی کنم

کسی عضو مجاهدین بوده باشد و در موقعیت بالادستی قرار گرفتند و مخفی نشده باشد. اما به لحاظ فکری، وحید نزدیکی هایی به تفکر

مجاهدین داشت.

نوع نگاه آقای لاهوتی به فعالیت سیاسی ایشان چیگونه بود؟



پادشاه لاهوتی ۸۰

## کارسیاسی با طبع او سازگار نبود

دوران اقامات لاهوتی در گرمسار و برخی حوادث پس از انقلاب  
در گفت و گو با دکتر محمود طباطبایی

◀ رضا پویان - علی ملیعی

رسمی با جوانان به صحبت می‌نشست و انانها بگویند که اهل ورزش بود. آن زمان مانندیده بودند که یک روحانی راندگی کنند. اما آقای لاهوتی خودش پشت فرمان می‌نشست و مشین داشت. این نکات برای ما بسیار جالب توجه بود. ایشان تمیزی بسیاری می‌پوشید و حرفهای نومیزد. با این نگرش او به عنوان یک پدر و با برادر بزرگتر در کنار جوانان شهر قرار می‌گرفت.

چطربور شد که آقای لاهوتی به گرمسار آمدند؟ هر سال بزرگ محل که یکی از آنها دایی من بود به قم می‌رفتند و در خواسته روحانی می‌کردند. انقدر که می‌دانم و بعد از شنیدم، آن زمان حاج آقا روح الله خمینی که در آن دوران مراوده‌ای با آقای بروجردی داشتند. می‌فرمایند که با توجه به گوییه گرمسار یک روحانی خاص باید به این شهر برود.

یعنی امام خمینی توجه و پیویشه گرمسار داشتند؟

آن طور که من شنیدم و براي من نفل شده، فرموده بودند که گرمسار نیاز به کارفرهنگی بیشتری دارد و آقای لاهوتی را که مورد علاقه خاص ایشان بودند به گرمسار اعزام کردند. به هر حال این آغاز آشنایی ما بود. آقای لاهوتی در منزل مازنگی می‌کرد و هنوز خانواده او به گرمسار نیامده بودند. آقای لاهوتی اینجا به گرمسار آمد و رفت داشتند. تا اینکه مردم از ایشان خواستند تا سوال شما مرا به خاطرات ۵۲ سال قبل بازمی‌گردانند. زمانی که من یک نوجوان ۱۴ ساله بودم، محیط شهر گرمسار کویری، مذهبی و سنتی بود در آن زمان از نظر ما که در یک خانواده مذهبی سعید و وحید خیلی کوچک بودند. وحید هنوز مدرسه نمی‌رفت و حمید و سعید دستیاری بودند. یادم می‌آید اولین سالی که عید نوروز به منزل ماماند سه پرسرشان سپیل شیطان و پرسوسدا بودند و این برای ما موجب توجه بود که فرزند روحانی معمولاً ساخت و آرام است. جالب آن بود که خود آقا هم با چجه‌ها کشته می‌گرفت و شوخی می‌کرد.

ایشان در این دوره فعالیت سیاسی هم در شهر می‌کردند؟ به آقای لاهوتی در سال ۱۳۶۸ مجوزیت شهر را در دست داشتند. بسیار نفوذ کلام داشتند و مورد احترام همه بودند. جلسات فراوانی در مسجد جامع شهر برگزار می‌کردند و به دهات اطراف نیز در فواصلی سرکشی می‌کردند.

و این فعالیت‌ها همه در دوران مرجعيت آیت‌الله بروجردی بود؟

بله هنوز آقای خلیل جدی سخن می‌گفت اما بعد از مرجمیت

دکتر محمود طباطبایی اهل گرمسار است و در دوران حضور آیت‌الله لاهوتی در گرمسار (۱۳۶۸-۱۳۴۸) رابطه نزدیکی با او به عنوان امام جماعت شهر داشته است و که اکنون جراح مفه و اصماب است از خاطرات آن روزها می‌گوید و پس از آن روابرگر خاطراتی از سال‌های پس از انقلاب در زندگی ایشان است. او از توجه ویژه امام خمینی به لاهوتی و به صورت مقابل توجه ویژه لاهوتی به امام در آن سال‌ها می‌گوید و به یاد می‌آورد که پس از فوت آیت‌الله بروجردی تلاش‌های تبلیغی لاهوتی در گرمسار منجر به گرایش عامه مردم شهر به مرجعیت امام خمینی شد.



◀◀

در اینتا توپیجی بفرمایید که نحوه آشنایی شما با آقای لاهوتی چگونه بود؟ چرا آقای لاهوتی به گرمسار آمدند و در چه سالی در این شهر ساکن شدند؟ سوال شما مرا به خاطرات ۵۲ سال قبل بازمی‌گرداند. زمانی که من یک نوجوان ۱۴ ساله بودم، محیط شهر گرمسار کویری، مذهبی و سنتی بود در آن زمان از نظر ما که در یک خانواده مذهبی و سنتی بزرگ شده بودیم، روحانی یک آدم خلیل رسی تلقی می‌شد. روابط اجتماعی او لاقل با کوکدان و نوجوانان پسیار محظوظ بود. ما مرتبت در منزل و مسجد شهر مراسم مذهبی داشتم و با اخلاق روحانیت در آن زمان آشنا بودیم که عموماً الفرادي سنتگین، متین و پسیار جدی محسوب می‌شدند در آنجا رسیم بود که در ماه رمضان و دو دهه ماه محرم یک روحانی دیگر علاوه بر روحانی که در شهر مستقر بود به گرمسار می‌آمد در سال ۱۳۶۶ خبر رسید که روحانی جوانی راز قم به گرمسار اعزام کردند که رفتار شما بیان و پیویش داشتند و موقت ایشان داشتند. این روحانی نیز در آن زمان ۳۰ سال داشت. ایشان یک روحانی خوش سیما، خوش هیکل و خوش صحبت بود و از طرفی شرع اجتماعی و پر عکس سایر روحانیون بدون تکلف بود. ایشان در مراسم رسمی مذهبی خلیل جدی سخن می‌گفت اما بعد از مرجمیت

نژدیک بودند یا به پچه‌های چپ؟ واقعاً ایشان دیدگاه خاص خودشان را داشتند البته با برخی چهره‌های نهضت مثل مهندس بازگان یادگار سامی و دکتر بیزدی رابطه و دوستی داشتند ولی ارتباط خاصی با نهضت آزادی داشتند ایشان اصلاً معتقد بودند که دولت وقت در آن شرایط کشور کارهای نیست و مسئولیتی ندارد.

علم بازداشت و فوت آقای لاهوتی در آبان ۶۷ چه بود؟ پیگیری‌های بعدی شما آیینه‌چیز مشخصی داد؟ آقای لاهوتی در روز بعد از بازداشت شد. آنچنان که من شنیدم در این حکم آمده بود که ماموران حق تجسس و تفتش خانه را ازدند و اگر به کسی هم ظلمی شنیدند او را بازداشت کنند.

پس حکمی در اینتا بازداشت آقای لاهوتی صادر نشده بود؟ گویا ماموران در میانه تجسس نمایی می‌گیرند که بعد از این تماس، تصمیم به انتقال آقای لاهوتی به زندان گرفته می‌شود.

آیا اتفاق خاصی در تجسس خانه می‌افتد که این تصمیم را می‌گیرند؟ آنچنان که بعد از فوت آقای لاهوتی با مأفت گویا نامه‌ای وجود داشته است که پدر بعد از باخیر شدن از بازداشت و برخود با وحید خطاب به او نوشته بودند و احتمالاً ماموران با این نامه برخورد می‌کنند و تصمیم به بازداشت ایشان گرفته می‌شود. ما این نامه را نمیدیم و اینطور که از سیداحمد آقا شنیدم گویا پدر در این نامه از اینکه چنین اتفاقی برای وحید افتاده بود و مسؤولیت خود در قبال او نوشته و گلایه‌هایی را مطرح کرده بود. من این نامه را خواهندم و مدققاً نامه را اینچنان که در آن چه نوشته شده است اما این احتمال هست که متن آن نامه در بازداشت ایشان موثر بوده باشد آیا نمی‌دانید که واکنش سیداحمد آقا و امام به بازداشت آقای لاهوتی چه بوده است؟

سیداحمد آقا که برای تسلیت به خانه ما آمده بود می‌گفت که خبر به رهبر انقلاب که رسیده، خلیل عسبانی شدند و گفتند «غلط کردن ایشان را بازداشت کردن» گویا نامه با آقای موسوی ازبیلی و موسوی تبریزی هم می‌گزند که آنها را پیدا نمی‌کنند و در نهایت یک پیک موتوری به این می‌فرستند تا پیغام ببرد که آقای لاهوتی آزاد شود. اما وقتی پیک می‌رسد به او می‌گویند که حل آقای لاهوتی بد شده و به بیمارستان منتقل شده‌اند.

آنچنان که گفته شد ایشان در زندان سکته کرده بودند.

ما هم مینمی‌تصور را داشتیم اما گزارش پزشکی قانونی که بعداً به دست من رسید علت فوت را سکته نشیخی نداند. من گزارش پزشکی قانونی را دارم و یک نسخه از آن را هم به شما می‌دهم. مطابق این گزارش آقای لاهوتی به علت مسمومیت با اسم استرکنین فوت کرده بودند.

آیا این مساله را با سیداحمد آقا در میان گذاشتید؟

من وقتی با ایشان صحبت می‌کردم، هنوز گزارش پزشکی قانونی را نگرفته بودم اما در این پاره چزهایی شنیدم. سیداحمد آقا اظهار ناراحتی می‌کرد و البته به انتقادات تند پدر هم اشاره می‌کرد و می‌گفت که نباید کارهای بازداشت ایشان می‌کشید درباره مسمومیت هم سیداحمد آقا گفت که شاید ایشان خود کشی کرده‌اند.

نفر آقای هاشمی چه بود؟ آیا ایشان توقع پیگیری نداشتید؟

آقای هاشمی هم می‌گفت که اشتباه شده است و ایشان اصلاً نباید بازداشت می‌شد ولی کاری از دست کسی ساخته نبود. ما هم البته دیگر به لحظه روحی انقدر آسیب دیده بودیم که به دنبال پیگیری در آن ماهه نباشیم، من خودم تا چند سال به لحظه روحی وضعیت مناسبی نداشتم و حادثه فوت پدر و برادر به صورت هم‌زمان به شدت زندگی مرا تحت تاثیر خود قرار داده بود و اصلایه دنبال مذکوره و گفت و گو در این پاره نبودم. زیرا حادثه با تمام سنگینی آن، واقع شده بود و دیگر چیزی قبل تغییر نبود.

و هم من در گیر مسایل کاری و تخصصی من مدتنی هم در تهران نبوم، جسته گریخته این رویه انقدر آقای لاهوتی رامی دیدم اما لاقل می دانم که تا سال ۵۸ چنین حرفهایی نبود. در سال ۵۸ آقای هاشمی رفسنجانی تورو شد و ایشان را به بیمارستان شهدای تحریش آوردند و من استاد داشکده پزشکی و مسول تیم پزشکی آقای هاشمی بودم. آقای لاهوتی به بیمارستان آمدند و دقیقاً به خاطر دارم که در آنچه آی سی بود، آقای لاهوتی دست آقای هاشمی را که روی تخت بود در دست من گذاشت و گفت «پسرم ایشان عزیز من است هر قدر که مرادوستداری در مراقبت و حفظ سلامتی آقای هاشمی کوشش کن» من بعد این توصیه دیگر اثاق آقای هاشمی را ترک نکرد تا ایشان بهبودی حاصل کردد و به منزل بازگشتند برابر ایشان همچنان رلطنهای صمیمه با آقای هاشمی داشتند آقای لاهوتی به لحظه اخلاقی اصولاً آتم درویش مسلکه مهربان و رفق القلبی بود. یعنی اگر دشمنش هم پیش او ای امدا و خواست رامطح می کرد او دشمنی ها را فراموش می کرد در شهر گرمسار او بخیلی از سردمداران شهر بازیزه کرد و آنها دشمن او محسوب می شدند، اما بعد از انقلاب برای آن وساطت می کرد او اگرچه فعال و جسور بود اما نوعاً به دنبال کار حرفه ای سیاسی نبود جراحته که رقیق القلب بود و نمی توانست برخی اتفاقات را تحمل کند لذا این انقداد را ماز این زاویه تحلیل می کردیم لاهوتی همان روحانی با صفا و خوش مشرب و اخلاق گرای قدمی بود و کار اجرایی و سیاسی چندان با طبع او سازگار نبود. گفته می شود که وید فرزند کوچک آقای لاهوتی با مجاهدین خلق ارتباطاتی داشته است و در این مورد ابهاماتی وجود دارد آیا اشما اطلاعی در این خصوص دارید؟

من در این خصوص به خاطر دارم که پیش از خرد سال ۶۰ روزی همراه آقای لاهوتی و فرزندشان بودم و حیدر در حضور ما اقای لاجوردی تلفن زد و با ولود خصوص نوحوه برخورد با مجاهدین بسیار تند سخن گفت می دانید که حیدر از جوان ترین زندانیان سیاسی در زیرزم شده بود بعد این مکالمه من و حیدر را به کناری کشیدم و گفتم: «وید چرا اینقدر با لاجوردی تند صحبت کردی آیا نسبت به مجاهدین خلق گرایشی پیدا کردندی که بدین شکل دفاع می کنی؟» وید در جواب من گفت: «نه عنص و نه تابع مجاهدین هست اما سالها با اعضای مجاهدین در زندان بودم من نمی خواهم نوحوه فرقا را آنها به گونه ای شود که آنها در دروغ از این اتفاقات بایستند و روبرویی پیش ببینند». این حرفی بود که خود مرحوم وحید در آن زمان من گفت.

آخرین بار ملاقات شما با آقای لاهوتی در جه زمانی بود؟

آخرین ملاقاتی که با آقای لاهوتی داشتم یک شب آقای لاهوتی به من در گذشت ایشان و شاید هم کمتر بود. یک شب آقای لاهوتی من رنگ داد و گفت: «پسرم حالم بادست و به منزل مباریه من دست یک ماهی پود که آقا راندیده بودم. فکر می کنم بر سر مبالغی با هم جزو بیخت هم کرد و بودیم و کمی از ایشان دلخواه بودم. پرسیدم که «تنها هستید؟» و گفت «بله». در آن زمان فرزندشان حمید در کرمانشاه سریا بود و خانم آقای سعیدی هم در منزل نبودند. ساعت ۱۱ شب به آبازمان ایشان در خیابان گوته رفت، مرحوم لاهوتی به شدت از سوزش پا گلایدندند بودند. سازمان مجاهدین خلق گرفته ایشان همراه پسرشان به استار آئندند در آنجا آقای لاهوتی شدید و بیماری قند او بود. یک نوع نوراپاتی و سوزش شدید در پای او ایجاد شده بود. ایشان را مایه کرد و آرامی خشی به او داد و پای او را در لک آب گرم پاشوی کردم. تا ساعت ۲ یا ۳ نیمه شب با آغاز هر دری صحبت کردیم آقای لاهوتی خیلی از مسایل خانوادگی و اجتماعی در دل کرد. شب راهمنان جا خواهید و اتفاقاً برای نماز صبح خواب ماندم و موقع بیداری به آقای لاهوتی گفت: «آقا جرا مرا بیمار نکردید و نماز مفضل شد؟» ایشان هم گفتند: «تو دیر وقت به خواب رفته و هنگام خواب هم به من نسبردی من نمی توانستم تو را بیدار کنم. این آخرین بیدار و گفتگوی من با آقای لاهوتی پیش از قتل بود.

دوان هیچ حضوری در شهر نداشتند البته سازمان های جدید مانند فدائیان و مجاهدین هنوز در دهه ۴۰ ایجاد نشده بودند آما آقای لاهوتی فعالیت های تشکیلاتی منظمی هم انجام می دادند؟

دوان هیچ حضوری در محل ایشان جلسات مرتب هفتگی در مراکز داشتند و در این جلسات صحبت های سیاسی مطرح می شدند تکه دیگر صراحت و شجاعت آقای لاهوتی بود در آن زمان و قیچی «حسین علّا» وزیر دیار وقت که به عنوان یکی از امیرهای سرپرده دربار شناخته می شد فوت کرده در تمام شهرها برای او مراسم ترحیم دولتی برگزار کرده در گرمسار هم چنین مراسمی انجام شد و آقای لاهوتی که امام جماعت شهر بودند خواسته شد که به منبر روند. ایشان در این مجلس که بسیاری از مقامات دولتی در شهر حضور داشتند در بالای منبر به شدت به راه انتقاد کردند و از سفاد دربار سخن راندند که آبرویزی از دربار عکس های آن زمان امام که هنوز محسانشان سفید نشده بود در خانه های مردم وجود دارد.

آیا از سوی محافل سنتی شهر هیچ یعنی در مورد مرعیت سایر علمائنشا؟

مقاماتی نشد. البته ممکن بود افرادی مقلد بزرگواران دیگری چون آیات کلپایکانی یا مرعنی و میلانی بوده باشند اما مرعیت عام با امام خمینی بود و از همین مقاطعه با توجه به فضای سالهای دام فعالیت های سیاسی در گرمسار هم رنگ تازه ای گرفت.

آیا با توجه به مرعیت امام آقای لاهوتی قصدی برای بازگشت به قم و قرار گرفتن در کنار ایشان نداشتند؟

غیر اینکه اصرار داشتند که ایشان در منطقه بماند و زدن ها را آمداده کنند و آقای لاهوتی هم این کار را کردن و تبعات آن را هم پرداختند.

نهوده فعالیت های سیاسی آقای لاهوتی در آن سالها چگونه بود؟

آقای لاهوتی در آن سالهای نیزی تا سال ۴۰ خود را دیگر کاملاً میان جوان جا انداخته بود. او به عنوان یک رهبر مذهبی جوان و پر از ریزی با ذوق و خوش صحبت به بیرونی می کرد و مایا او به گفت و گو می نشستند. من به خاطر دارم که در آن زمان ۱۸ ساله بودم خیلی از دروس فیزیولوژی و آناتومی را برای او تشریح می کردم و ایشان خیلی به این اقای لاهوتی نامه نوشتم و ماجرا را برای او شرح دادم. ایشان ۵۰۰ تومان برای من فرستاد که با این مبلغ توانستم آقای اجراء کنم و پیدا کرده بودم اما بولی برای آغاز زندگی مستقل نداشت. بنابراین به اینکه از این باره این اتفاق را آغاز نمی کردیم.

منهوده فعالیت های اجراء کنم و تبعات آن را هم پرداختند.

آقای لاهوتی در آن سالها چگونه بود؟

آقای لاهوتی در آن سالهای نیزی تا سال ۴۰ خود را دیگر کاملاً میان جوان جا انداخته بود. او به عنوان یک رهبر مذهبی جوان و پر از ریزی با ذوق و خوش صحبت به بیرونی می کرد و مایا او به گفت و گو می نشستند. من به خاطر دارم که در آن زمان ۱۸ ساله بودم خیلی از دروس فیزیولوژی و آناتومی را برای او تشریح می کردم و ایشان خیلی به این اقای لاهوتی نامه نوشتم و ماجرا را برای او شرح دادم. ایشان ۵۰۰ تومان برای من فرستاد که با این مبلغ توانستم آقای اجراء کنم و پیدا کرده بودم اما بولی برای آغاز زندگی مستقل نداشت. بنابراین به اینکه از این باره این اتفاق را آغاز نمی کردیم.

آن زمان مرحوم تکری بود او با آقای لاهوتی در شهر بفرستد را نشان خود ایشان می داد در خصوص مقابله با بهایت هسته ای تشكیل داد و در شهر اسلامیه ایشان اجازه فعالیت نداشتند در گرمسار آن روز اینا مشروب فروشی وجود نداشت و کسی جرات انجام فعالیت های غیر مذهبی را نداشت مقامات دولتی مانند ریس شهریانی فرماندار و حتی ملاکین و افراد وابسته به رژیم هم حرمت آقای لاهوتی را رعایت می کردند او را قبول نداشتند در آن زمان در کلائری های پاک مامور اگاهی وجود نداشت و سواک به شکلی که در دهه ۵۰ فعال شد حضور جدی نداشت مامور اگاهی گرمسار در آن زمان مرحوم تکری بود او با آقای لاهوتی به تهران اوقات گزارش هایی که می خواست ضد آقای لاهوتی به تهران بفرستد را نشان خود ایشان می داد آقای لاهوتی هم گفت که شما خودتان را ب خطر نیندازید و کار تران را انجام دهید شاید مشخص ترین ورگی او عشق خالصش به این روحیه بود و کلام امام از زبان او نمی افتد بارها و بارها او را به همین دلیل بازداشت کردند. اما باز هم بالای منبر امام اسما را می برد و به خوبی به یاد دارم که بالای منبر می گفت: «له بیانی قسم، به نعلیت قسم و به آقای دکتر، بعد از پیروزی القلاط، آقای لاهوتی به رغم سایله دوستی و مبارزی می باشد که این اتفاق شمشیره ایشان را بازگشتم، منزل آقای لاهوتی شان ماند آقای مهدوی کنی زاویه پیدا کرده و حتی به حزب جمهوری نهیوستند. دلیل این رفتار ایشان را چه می دانید؟

بیشتر ارتباطات من و آقای لاهوتی به سالهای پیش از انقلاب بازمی گردد. بعد از انقلاب ایشان شدیداً در گرمسار مسایلی بودند



آیت الله خود را دیگر کاملاً میان جوان جا انداخته بود. او به عنوان یک رهبر مذهبی جوان و پر از ریزی با ذوق و خوش صحبت به بیرونی می کرد و مایا او به گفت و گو می نشستند. من به خاطر دارم که در آن زمان ۱۸ ساله بودم خیلی از دروس فیزیولوژی و آناتومی را برای او تشریح می کردم و ایشان خیلی به این اقای لاهوتی نامه نوشتم و ماجرا را برای او شرح دادم. ایشان ۵۰۰ تومان برای من فرستاد که با این مبلغ توانستم آقای اجراء کنم و پیدا کرده بودم اما بولی برای آغاز زندگی مستقل نداشت. بنابراین به اینکه از این باره این اتفاق را آغاز نمی کردیم.

آن زمان مرحوم تکری بود او با آقای لاهوتی در شهر بفرستد را نشان خود ایشان می داد در خصوص مقابله با بهایت هسته ای تشكیل داد و در شهر اسلامیه ایشان اجازه فعالیت نداشتند در گرمسار آن روز اینا مشروب فروشی وجود نداشت و کسی جرات انجام فعالیت های غیر مذهبی را نداشت مقامات دولتی مانند ریس شهریانی فرماندار و حتی ملاکین و افراد وابسته به رژیم هم حرمت آقای لاهوتی را رعایت می کردند او را قبول نداشتند در آن زمان در کلائری های پاک مامور اگاهی وجود نداشت و سواک به شکلی که در دهه ۵۰ فعال شد حضور جدی نداشت مامور اگاهی گرمسار در آن زمان مرحوم تکری بود او با آقای لاهوتی به تهران اوقات گزارش هایی که می خواست ضد آقای لاهوتی به تهران بفرستد را نشان خود ایشان می داد آقای لاهوتی هم گفت که شما خودتان را ب خطر نیندازید و کار تران را انجام دهید شاید مشخص ترین ورگی او عشق خالصش به این روحیه بود و کلام امام از زبان او نمی افتد بارها و بارها او را به همین دلیل بازداشت کردند. اما باز هم بالای منبر اسما را می برد و به خوبی به یاد دارم که بالای منبر می گفت: «له بیانی قسم، به نعلیت قسم و به آقای دکتر، بعد از پیروزی القلاط، آقای لاهوتی به رغم سایله دوستی و مبارزی می باشد که این اتفاق شمشیره ایشان را بازگشتم، منزل آقای لاهوتی شان ماند آقای مهدوی کنی زاویه پیدا کرده و حتی به حزب جمهوری نهیوستند. دلیل این رفتار ایشان را چه می دانید؟

بیشتر ارتباطات من و آقای لاهوتی به سالهای پیش از انقلاب بازمی گردد. بعد از انقلاب ایشان شدیداً در گرمسار مسایلی بودند

## پادشاهی لاهوتی ۹۰

# نامگذاری خیابان امام خمینی به پیشنهاد لاهوتی

نکتیم، نمونه زنده این بحث این بود که در راهپیمایی تأسیسات سال ۷۷ که مرحوم طلاقانی از منزل خودشان ابتدای جاده قدیم شیراز راهپیمانی را آغاز کردن، خود مردم در آنجا نوشته بودند خیابان آیت‌الله طلاقانی، منزل ایشان در همان جایی در خیابان تنکابن واقع بود. مانع تواسیتیم این نام را پاک کرد و این مسئله مغایر با اصل مسوب در شورای نامگذاری بود در نهایت من ختم مرحوم آیت‌الله طلاقانی (رفتمن) که در طول حیاتشان بعد از اتفاق اسلامی از مشاوران بسیار خوب ما در اداره شهر تهران بودند ایشان گفتند «جه نلی می‌خواهد بر این خیابان پکنارید؟» گفتم «جون در این خیابان حسینیه ارشاد واقع است و حسینیه ارشاد هم با نام دکتر شریعتی عجین است نظر ما بر نامگذاری این خیابان به اسم دکتر علی شریعتی است». آقای طلاقانی گفتند «سیار خوب است نام خیابان را به همین شکل بگذارید و آن اسمی هم که مردم در دوران راهپیمانی ها ابتدای خیابان توشنده را پاک کنید».

بدین شکل اصل عدم نامگذاری خیابان ها برای افرادی که در قید حیات هستند در مورد آیت‌الله طلاقانی هم اجراء شد. با توجه به این سلسله من خدمت آیت‌الله طلاقانی رفته و موردی را که آقای لاهوتی شرح داده بودند نقل کرد و نذر ایشان را جویا شدم مرحوم طلاقانی در جواب گفتند هشما باید هربر اتفاق را از اصلی که در شورای نامگذاری دارید مستثنی کنید». و توضیحاتی هم در این مورد دادند که شورای نامگذاری، من سخنان مرحوم لاهوتی و مشورت اتحام شده بر مرحوم طلاقانی را توضیح دادم، و با موافقت اعضا ما روی اینکه چه خیابانی از تهران را به نام رهبر فتح اتفاق نامگذاری کنیم که در این مورد نسبت هم داشته باشد فکر کردیم، من به خاطر داشتم که در کمیته استقبال از امام در اوایل بهمن ماه ۵۷، از دوستان در پاریس خواسته شد تا اظهار امام در مورد محل مورد نظرشان برای استقرار در شهر تهران خواسته شود. امام در جواب گفته بودند نقطه ای در قلب تهران باشد. برداشت ما این بود که منظور امام این بوده است که منطقه مورد نظر ترجیح ادار شمال تهران باشد. با توجه به این حافظه ذهنی، ما در قلب شهر تهران میان سه (توبیخانه) و خیابان سه را برای نامگذاری به اسم ییلاقه بود بدین شکل این میان و خیابان را برای نامگذاری نکردیم امام خمینی در نظر گرفتیم، بهته ما تصمیم گرفتیم که با توجه به جو ایجاد شده که آقای لاهوتی نقل کرده بودند، این مطلب از قم هم استعلام شود. برای همین بندۀ از طریق خط سیاسی را مرحوم حاج احمد خمینی تماش گرفتم و پیشنهاد شورای نامگذاری را به اطلاع ایشان رساندم ایشان بعد از مدت کوتاهی با من تماش گرفته و جواب دادند که کار خوبی است و انجام بود. این کار انجام شد از چه راست؛

لاهوتی، منتظری، ولسوژ هم این خیابان و میان در مرکز تهران به نام رهبر فتح عرفات، هاشمی، انتقال است.

پیشنهاد

بودند پیامی که شریعتی در ادبیات خود داشت برگرفته از همان شعار کلیدی اسلامی بود که می‌گوید «قولوا الله الا الله تفاحوا». وقی بنده این موارد را برای مرحوم لاهوتی رفع می‌کردم ایشان بسیار خوشحال بودند که کار تشكیل نهاده جدید برای حفاظت از اتفاق به شکلی کارشناسی در حال پیش رفتن است. بعد از آماده شدن پیش‌نویس اساسنامه با مشورت مرحوم لاهوتی، این پیش‌نویس به دولت رفت و بعد هم مورد تمویب قرار گرفت. سپاه از ابتدای تأسیس فقط خود دیگر ماه در اختیار دولت موقت بود به دلیل شرایطی که شروع اتفاق داشت و حساسیت‌هایی که به دولت از ابتدای وجود داشت، رغبت زیادی برای اینکه این نهاد تخت اداره دولت موقت باشد وجود نداشت. من هفته اول اسفندماه مأمور شرکت در گردشی که در محل پادگان میان ایشان و مرحوم لاهوتی در شهر تهران شدم و بنابراین از ۲۲ بهمن تا این زمان ما در یک وضعیت فشرده بر روی تأسیس نهاد سیاه کار کردیم و تقریباً تها کاری که انجام دادیم این بود که همه کسانی که اعایه این کار را داشتند در گردشی که در محل پادگان میان ایشان و مرحوم لاهوتی در شهر تهران شده باشند. با توجه این مسئله نهاده شده را باشند. این نهاد تخت ایشان هم علاوه بر اینکه این نهاد را در زندان شاه بودند، طبیعی است که ایشان هم علاوه بر اینکه این نهاد را باشند، و پهلوی به این نهاد داشتند. بنده با توجه به تجربیات پیشین اینجا، بنده را مأمور کردند تا پیش‌نویس اساسنامه نهادی که بنا بود به نوعی به عنوان گلار مدلی از اتفاق محافظت کند را تدوین کنم. بدین شکل پادگان میان ایشان و مرحوم لاهوتی در دفتری در پادگان باششاده که در خیابان کلار واقع است، مستقر شدیم. مرحوم لاهوتی از روحانیون خالص و مبارز و فدائی بودند که در سالهای قبل از پیروزی اتفاق نشاند. کمالاً بر جستهای داشتند و مدت‌ها در زندان شاه بودند. طبیعی است که ایشان هم علاوه بر اینکه این نهاد را باشند، و پهلوی به این نهاد داشتند. بنده با توجه به تجربیاتی که در سکل گزیری نهادهای مختلف داشتم اساسنامه را تهیه کردم. در این اساسنامه یک ستاد فرماندهی مرکز از نمایندگان وزارت کشور، دلاستان کل، دولت، ارتش... پیش‌بینی شدند بود در زیرمجموعه این ستاد فرماندهی، دو کمیسیون پیش‌بینی شده بود که کمیسیون امورش که مسؤولیت آن را اقای حسین مظفری بر عهده داشتند. دیگری کمیسیون از تبلات و اطلاعات که مسؤولیت آن را اقای محسن سازگار بر عهده داشتند. مسئله دیگر مسئله نام پیشنهادی برای این نهاد بود. نام «گاردنلی» اگرچه با عبارت ملی، نگاهی ملی را مورداً تقدیم قرار می‌داد اما عبارت گارد به نوعی یادآور گاردن جوینان و گارد شاهنشاهی بود که در ادبیات از روز و از پسندیدهای نبود. تکننه دیگر بودند این بود که تعلیمی فلان سیاسی که به آینده اتفاق بود. تکننه دیگر بودند این بود که به نوعی اقدام شود تا از سرور حوالی مانند کوடای ۲۸ مرداد که دولت دکتر مصدق را بعد از ۲۸ ماه ساقط کرد، پیشگیری شود. بنابراین نامی که به لحاظ تاریخی مطرح بود باید به گونه‌ای می‌بود که با محتوای خود هماهنگ باشد. ما به دنبال ایجاد نهادی بودیم تا بتواند از اصول و ارمغان‌های اولیه اتفاق و مطالبات تاریخی ملت پاسداری کند و به عبارت دیگر، ضد اتفاق امکان بازگشت و تابودی نهال نوبای اتفاق را داشته باشد.

دکتر شریعتی در تعابیر خودش می‌گوید که پیامبر وقتی فرهنگ سازی می‌کرد از تمام ساختارهای مورد توجه مردم استفاده می‌کرد و محتوای مطلوب خود را در آن قرار می‌داد. آن چیزی که به عنوان نهاد مردمی و توحیدی مطرح بود استفاده از عبارت «سپاه» بود. در آن زمان ما «سپاه داشت» و «سپاه بهداشت»... داشتیم که جوانان برای ازای خدمات اموزشی و بهداشتی به نقاط مختلف کشور اعزام می‌شدند اتفاقاً مردم به ویژه روس‌تباران از افرادی که در سینم جوانی این خدمات را از ایه می‌دانند خاطره خوشی داشتند. پس وازه سپاه هم از لحاظ فرهنگی و هم در میان مردم از وجهه خوبی برخوردار بود. به این مناسبت به جای گارد از از سپاه استفاده شد و چون محتوای این نهاد دفاع و پاسداری از ارزش‌های اتفاق بود، نام نهادی که پیشنهاد شد سپاه پاسداران اتفاق اسلامی ایران بود. محور کلیدی این مطالبات هم در واقع همان «لا» بود که در ادبیات دکتر شریعتی و حسینیه ارشاد وجود داشت و همه با این «لا» اشنا

محمد توسلی

